

بنیاد فرهنگی کهزاد

خواننده علاقمند ارجمند،

بنیاد فرهنگی کهزاد این بار رساله «رهنمای بامیان» را خدمت تان تقدیم میدارد. گرچه این رساله منحصیث یک رهنمای سیاحت ترتیب شده و به نشر رسیده، اما دارای معلومات آفاقی دیگر نیز در مورد بامیان و اطراف و اکناف آن میباشد. از این رهنما نباید منحصیث رهنمای سیاحت بیشتر از این استفاده شود زیرا معلومات سیاحتی آن کهنه شده و ممکن همه آن در شرایط امروز قابل تطبیق نباشد. اگر هنوز هم منحصیث رهنمای سیاحت استفاده گردد باید معلومات سیاحتی آن با شرایط امروز تغییر کند و مطابق زمان برآورده گردد.

از آنجائیکه معلومات آفاقی آن هنوز هم قابل استفاده میباشد بنابراین جهت استفاده علاقمندان به نشر سپرده شد.

علت دیگری که بنیاد فرهنگی کهزاد در صدد تجدید آثار علامه کهزاد میباشد این است که از این آثار بر علاوه استفاده های مثبت و درست استفاده های منفی زیادی هم صورت میگیرد و هر کس به ضم خود از آنها برداشت نموده و مقاصد شوم سیاسی خود را گویا برآورده میسازند. اینوع استفاده های مغرضانه منفی به حدی زیاد شده است که دیگر کس نمیداند که کدام نقل قول از آثار کهزاد را بپذیرند. همین کارها همچنان باعث شده است تا یک تعداد دیگر کهزاد بزرگ را جعل کننده تاریخ خطاب نموده و حتی وی را با هتلر مقایسه نمایند. بهر حال هر کس میتواند هر چیزی که خواسته باشد در مورد وی و آثارش بگویند و بنویسند. بنیاد فرهنگی کهزاد این آثار را به ترتیب تجدید چاپ نموده و در دسترس علاقمندان قرار میدهد تا آثار اصلی در دسترس استفاده کننده ها باشد.

قابل یادآوریست که این نیشته همچنان به مناسبت سالگرد انفجار مجسمه های بامیان توسط طالبان بدنام و بدسرشت که بشریت از شنیدن نام شان نفرت دارد جهت تقبیح چندباره عمل ضد فرهنگی شان تقدیم میگردد.

داکتر فریار کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

پژوهشگاه تاریخ و باستان شناسی

بنیاد فرهنگی کهزاد

رهنمای بامیان

احمد علی کهزاد

1334

رهنمای بامیان

احمد علی کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

اهمیت بامیان از نظر جهانگردی

دره زیبا و خوش آب و هوای بامیان که بین رشته های جبال هندوکش و کوه بابا افتاده یکی از نقاط قشنگ افغانستان است که با شوق گردش و مفکوره جهانگردی که خوشبختانه در این اواخر در میان افراد داخلی و خارجی توسعه یافته روز بروز تعداد بیشتر تماشاکنندگان و سیاحان را جلب میکند. بامیان با نقاط دور و نزدیک خود مانند: بند امیر، شهر غلغه، شهر ضحاک، شهر سرخشک، ازدهای سرخ در، دره های فولادی، ککرک، سوماره، آهنگران و کالو خطه ایست بدیع که طبیعت در آن مجموعه از شگفتی ها و زیبایی های خویش را گرد هم جمع کرده است. پیکرهای بلند بودائی که بزرگترین مجسمه های سنگی جهان میباشند، طاقها و معابدی که بصورت سموچ در بدنه کوه به صور هندسی نقر شده و نقاشی های ظریف دیواری، بامیان را در قلب هندوکش بشکل نگارستانی در آورده است که هنوز هم با همه پیش آمدهای روزگار اسباب شگفت بینندگان است. بامیان معبر رفت و آمد کاروان های تجارتي همانطور که در ظرف هشت قرن یکی از مجلل ترین کانون های بودائی آسیای میانه بود، از نظر مملکت داری هم قرن ها مرکزیت محلی داشت و شیرها و شنسبانی ها سلسله پادشاهانی بودند که در ادوار پیش از اسلام و بعد از اسلام از این دره شهیر به کل قلمرو تخارستان، یعنی در بخش بزرگی از دره ها و جلگه های ماحول هندوکش شرقی حکمرمائی داشتند.

این دره سرسبز و شاداب با رشته کوه های متصل و دره های فرعی خود از کوتل «شاتو»، کوتل «شبر» و از «اغریات» تا «دوآب میخ زرین» و از شهر «غلغه» تا «سرخشک» و «دره اشرف» مظهریست از جلوه های بدیع و حیرت بخش طبیعت که انواع ساختمان های طبقات الارضی با رنگ های گوناگون و اشکال مختلف خود در هر گوشه و کنار آن دیده میشوند که برای شاگردان زمین شناسی بهترین کتاب طبیعی به شمار میرود.

بامیان در آغوش هندوکش و بابا بهترین پایگاه کوه گردی و زیباترین گردشگاه بیلاقی است که با هوای سالم و آب های گوارا و رودخانه های شفاف آن دارای ماهی خالدار و دامنه های کوه های آن دارای بز کوهی است. در ته دره ها کبک و در کشتزار ها کبوتر صحرائی خیل خیل در پرواز است. علاوه بر همه این مزایا، بامیان برای استراحت و رفع خستگی از نقاط بسیار مساعد اطراف کابل است و چون بیش از 245 کیلومتر از پایتخت فاصله ندارد، بر تعداد بینندگان آن روز بروز افزود میشود و سیاحان خارجی که تا کابل می آیند حتماً باید بامیان را ببینند زیرا بامیان یکی از نقاط بی نظیر جهان است.

موقعیت جغرافیائی

بامیان بطرف غرب کابل میان دامنه های فرعی جنوب هندوکش و تیغه کوه بابا افتاده است. فاصله آن از پایتخت، از راه دره غوربند که سراسر موتررو است، 245 کیلومتر و از راه جلریز و سرچشمه و کوتل اونی و کوتل گردن دیوال (سرچشمه رودخانه هیرمند) و کوتل حاجیگک و دره کالو و شهر ضحاک (از اونی تا شهر ضحاک اسپ رو و بقیه راه از کابل تا اونی و از ضحاک تا بامیان موتر رو میباشد) 140 کیلومتر فاصله دارد.

بامیان در نقطه دره که پیکر های بزرگ بودائی در جدار کبیر آن نقش شده محدود است. ارتفاع بامیان میان دره فولادی (جنوب غرب) و دره سفلی بامیان (جناح شرق) سه هزار متر است. کوه های غندک عقب جدار کبیر بطرف شمال در حدود 3500 متر و رشته های کوه بابا بطرف جنوب 4000 متر ارتفاع دارند. با اینکه بامیان سه هزار متر ارتفاع دارد در حوزه ئی افتاده که نقاط مرتفع دره های علیای فولادی و ککرک و کوتل شبر آنرا احاطه کرده و باین ترتیب آبهای بامیان که مشتمل بر آب های دره های مختلف است همه در دهن دره شکاری یکجا شده و بعد از اینکه رودخانه اندراب در حوالی دوشی با آن مخلوط میشود، به پلخمری میرود و بعد از بغلان با رودخانه قندوز یکی شده به رودخانه آمو میریزد.

معبر کاروان رو

بامیان روی معبر کاروانرو قدیمی واقع شده و این همان شاخه جنوبی راه معروف ابریشم است که از بلخ به پشاور (پاراشاپورا) میرفت و منحیث موقعیت، درست در وسط راه این دو شهر باستانی قرار گرفته است. این راه تا پیش از افتتاح سرک شکاری بنام «راه کلان» یاد میشد و کابل و بگرام (کاپیسی) را از راه دره غوربند، کوتل شبر، کوتل اغربات، سوخته چنار و دندان شکن به صفحات شمال وصل میکرد. در ادوار اسلامی در موقعیکه غزنه مرکز آل ناصر و بامیان مقر شنسبانی ها بود، راه مستقیمی میان این دو شهر وجود داشت که احتمالاً از پای شهر ضحاک و دره کالو و کوتل حاجیگک و گردن

دیوال و اونی و وردک به غزنی وصل میشد. رفت و آمد کاروان های بزرگ تجارتي آسیای میانه بین هند و چین و ایران در حیات اقتصادی و مذهبی و هنری دره معروف بامیان اهمیت بسزا داشت. زندگانی راهبان بودائی را که حتی در قرن 7 به تعداد دو هزار نفر در آنجا امرار حیات داشتند بیشتر اعانه و خیرات همین تجار و کاروان ها تامین میکرد. با این کاروان ها زوار و هنرمندان از هند و چین به تعداد زیاد وارد شده و در انکشاف امور مذهبی و هنری این دره شهر بذل مساعدت میکردند.

باشندگان

اهالی امروزی بامیان بیشتر تاجک و قسمتی هم هزاره های بربری هستند. تاجک ها بیشتر در قلعه ها زندگانی دارند که مهمترین آن تولواره نام دارد. برخی از این مردم به روش روزگاران گذشته هنوز سموچ نشین هستند چنانکه در دو انتها الیه شرق و غرب جدار کبیر حتی در جناح غربی بت 53 متری همین الان هم عده در سموچ ها منزل دارند. هزاره های بربری در دهکده سید آباد در مجاورت خرابه های ارگ شهر غلغله و در برخی از نقاط علیای دره ها زندگانی میکنند. برخی از قبایل کوچی به چراگاه های ماحول دور و نزدیک دره به بیلاق میروند. در اوائل بهار و اواخر خزان صحنه رفت و آمد قبایل کوچی در عرض راه تماشائی است.

وجه تسمیه

بامیان در ادبیات پهلوی «بنداهش» به نام «بامیکان» یاد شده است. پروفیسور هاکن با نقل قول از دانشمندانی چون «ژاک مارکوارت» و «پل پالیو» به این عقیده است که حرف (ک) در دوره های تازه تر مبدل به (ی) شده و اسم «بامیان» تشکل اختیار کرده است. اسم بامیان در ماخذ چینی به صور مختلف تذکار یافته که دوی آن به شکل «فان-ین-نا» و «فان-ین» معروفتر است. صورت تلفظ ضبط اخیر به شکل موجوده نام بامیان «بام-ین» نزدیکتر است. در ماخذ اسلامی اسم بامیان به همین ضبط و تلفظی که الان معمول است، بسیار دیده شده است.

جدار کبیر

آنچه بامیان را از نظر آئین و هنر بودائی شهرت بیشتر داده بود و هنوز هم مایه استعجاب بینندگان است، پیکرهای عظیم بودا، معابد منقوش و چندین هزار سموچ است که تا امروز شواهد آن باقی مانده است. این شواهد با عظمت هرگز بوجود آمده نمیتوانست اگر جدار کبیر که از ساختمان های طبیعی طبقات الارضی است، وجود نمیداشت. مطالعات طبقات

الارضی و فوسیل حیوانات متحجره دریائی که از حوالی بند امیر تا دوآب میخ زرین و دورتر تا تاله و برفک و کرکر به مشاهده رسیده است، نشان میدهد که در دوره دوم عمر زمین این نواحی همه زیر آب بوده و با عروج هندوکش و کوه بابا از آب در عصر سوم دیوار بزرگ طبیعی با صفحات بلند افقی و عمودی هم تشکیل کرده است. پیکر سازان بودائی در آسیای مرکزی در چندین جا مثل «اجانتا» در هند، «لانک من» در ترکستان چین و «بامیان» در افغانستان از ین هدیه طبیعت استفاده کرده و در صفحات بلند و عریض و طولانی بدنه دامنه کوه که از «کنگلمرات» (مخلوط سنگ ریزه و گل فشرده) تشکیل شده است، پیکرها و طاقها و سموچهای معابد نفیس خویش را نقر کرده اند.

قبل التاريخ چهل ستون

تشکلات طبقات الارضی اولین و قدیم ترین عاملی است که بامیان و اراضی دور و نزدیک آنرا از «بند امیر» گرفته تا «دوآب میخ زرین» و سلسله کوه بابا وجهه خاصی داده است. بشر قبل التاريخ از مساعدت طبیعت استفاده نموده و مغاره هائی برای رهایش خویش کنده است. از روی افزار بسیار ابتدائی سنگی مربوط به دوره قدیم حجر که از مغاره «قره کمر» هبیک (شمال هندوکش) بدست آمده معلوم میشود که در حوالی بین 20 و 50 هزار سال قبل مردمانی در دره های هندوکش در مغاره ها زندگانی داشتند. مهمترین مغاره قبل التاريخ بامیان «چهل ستون» نام دارد که به فاصله یک کیلومتری غرب پیکر 53 متری بودا به سمت راست سرکی واقع است که از بامیان بطرف اغربات میروند. این مغاره در دهن دره کوچک و فرعیئی افتاده و عبارت از یک سموچ فوق العاده وسیع است که مدخل آن یکی و داخل آن به دالان های علیحده تقسیم شده و هر دالان را از دالان دیگر یکعده پایه ها یا ستون های سنگی از هم جدا میکند. کف مغاره هنوز از استخوان های حیوانات و پر جیره پر است. رفتن به مغاره و گردش در دالان و رهرو های متعدد آن بخصوص تا سمت های اخیر آسان نیست زیرا هوا حبس میشود و وجود راه بلد محلی و چراغ های متعدد و برقی ضروریست.

اجمال تاریخی

بامیان دو دوره تاریخ مشخص دارد. یکی دوره قدیم پیش از اسلام و دیگر دوره اسلامی قرون وسطی که به ظهور چنگیز و خرابکاری مغل منتهی میشود.

بامیان با موقعیت مهمی که روی معبر کاروان رو قدیم داشت و بین بلخ و پشاور در وسط راه شاخه جنوبی معبر ابریشم واقع شده بود، در زمانه های دور افتاده باستان که تعیین حدود آن متعسر است، جنبش مهاجرت ها و رفت و آمد کاروان های بزرگ مال التجاره

را دیده است. این نقطه نسبتاً فراخ در دامنه های جنوب هندوکش ایستگاهی بود که کاروان هائی که از بلخ حرکت میکرد بعد از طی کوئل های هندوکش (دندان شکن، سوخته چنار، اغریات) طبعاً در این جا متوقف میشد و انسان و حیوان بعد از استراحت و تجدید قوا و آذوقه به مسافرت خویش ادامه میدادند.

شبهه ئی نیست که بامیان در تاریخ باستان این مملکت وقتی اهمیت پیدا کرد که آئین بودائی شیوع یافت و سلاله کوشان شاهان بزرگ به عروج خود رسید. بعد از لشکرکشی های اسکندر مقدونی در شرق و مراجعت و وفات او در بابل در فرصتی که جنرال ها و حکمرانان یونانی با تجزیه خاک های مفتوحه بین خود در زد و خورد بودند، سلوسی ها که خود را وارث اراضی مفتوحه فاتح مقدونیه در آسیا می پنداشتند، تا کنار سند، سرحدات شرقی آریانا، پیش آمده با خاندان موریای هندی جنگ کردند. در نتیجه شکست خورده عقب نشستند و با صلحی که بمیان آمد قسمت های شرق و جنوب غربی آریانا موقتاً بدست موریاهای هندی افتاد و بدین وضعیت مدت تقریباً 50 سال تا وقتی دوام کرد که شاهان یونانو باختری در بلخ اعلان استقلال نموده و موریای ها را از دره کابل عقب زدند و بنوبه خود در هند پیش رفتند.

آشوکا نواسه چندرا گوپتا موریای در سال 19 سلطنت خود که مطابق به 247 ق.م. میشود، در شهر «پاتالاپوترا» (پتنه فعلی) محفل مذهبی برای مدت 9 ماه تحت ریاست عالمی بنام «تیسسا» دایر نمود و در آن علاوه بر تنظیم قوانین مذهبی، بر اعزام یکدسته مبلغین به ممالک همجوار هم تصمیم گرفته شد. مبلغی که بطرف شرق به کشمیر و گندهارا اعزام شد، «مجهان تیکا» نام داشت. علاوه بر او دو نفر دیگر به نام های «دهمارا کیتا» و «مهاریا کیتا» بطرف کشور های غربی یونانی که آریانا و ممالک غرب آسیا باشد، اعزام شدند. قراریکه همه میدانیم این تبلیغات در کشورهای غربی آسیا که در آن روزگاران تحت سلطه یونانیهای سلوسی بود، نتیجه نداد و تنها گندهارا، مسیر رودخانه کابل، که سراسر ولایت مشرقی را آبیاری میکند، در عصر خود آشوکا آئین جدید را پذیرفت و چنان پذیرفت که برای دیانت مذکور «ارض موعود» گردید.

دیانت بودائی در طی دو قرن ق.م. تمام دره کابل، ننگرهار، لمپاکا (لغمان و کاپیسا) و کوهدامن را اشغال کرده آهسته آهسته در امتداد معبر بزرگ تجارتي که از لغمان، تگاب و نجراب میگذشت، بطرف قلب هندوکش در دره های بین هندوکش و بابا پیش میرفت.

مقارن آغاز عهد مسیحی تحول بزرگی از نظر اداره و مملکت داری در آریانا پدیدار شد، جای یونانی های باختری را کوشانی های بزرگ گرفت. سلاله جدید مدتی در بلخ و بعد در کاپیسی و پاراشاپورا یعنی در بگرام و پشاور پایتخت های بهاری و زمستانی خود را ساختند و کنیشکا، کوشانشاه بزرگ، در اواخر قرن اول و یا نیمه اول قرن دوم در خاک های افغانستان امروزی که آنرا «کوشانشهر» میگفتند، به سلطنت رسید. کوشانشاه کنیشکا در انبساط دیانت بودائی در کوشانشهر همان نقشی را بازی نموده است که «کلوویس» پادشاه فرانک ها در توسعه آئین مسیحیت در اروپای غرب بازی نموده است.

کوشانی‌ها منجمله کنیشکا آزادی عقاید و مذاهب را احترام میکردند و بدین لحاظ در دوره کوشانی ادیان مختلف اعم از آتش پرستی و بودائی و پرستش برخی از ارباب انواع باختری و یونانی همه آزاد بودند. چنانکه کشف آتشکده سرخ کوتل مربوط به عصر کوشانی (قرن دوم م.) علاوه بر مسکوکات این نظریه را ثابت میسازد. کوشانی‌ها، مخصوصاً کنیشکا، به دو دین مهم مملکت یکی آتش پرستی و دیگری بودائی توجه مخصوصی داشت. علاوه بر معابد و استوپه‌های بزرگ و مجلی که در پایتخت‌های بهاری و زمستانی خویش در بگرام قدیم و پشاور (کاپیسی و پاراشاپورا) ساخته است، در بامیان نیز اساس اولین استوپه بزرگ را در هوای آزاد، در مجاورت پیکر 35 متری بودا گذاشت و اکثر احتمالات دلالت میکند که تراش هیکل عظیم مذکور هم در زمان او شروع شده باشد. زایر هیوان تسنگ چینی بنای اولین استوپه بزرگ بامیان را به یک نفر از پادشاهان قدیم مملکت نسبت میدهد که دانشمندان باستان شناس فرانسوی این پادشاه قدیمه را عبارت از کنیشکا امپراطور بزرگ کوشانی میدانند. عمرانات بودائی بامیان از نیمه دوم قرن دوم تا قرن 9 م. هفت صد سال کامل دوام کرده است.

وجود جدار بزرگ عمودی موقعیت کنار شاخه جنوبی راه ابریشم درست در وسط فاصله بین بلخ و تاکزیلا، دو عامل بزرگی است که بامیان را طرف توجه کوشانیان قرار داد و کار عمرانی از شرق جدار با تراش هیکل 35 متری و حفر سموچ‌های معابد مربوطه آن شروع و بطرف غرب ادامه یافت تا اینکه در قرن پنجم پیکر سازان به طرح و تراش مجسمه بزرگ 53 متری شروع کردند. درست یک و نیم برابر مجسمه بزرگ اولی، هیکل عظیم دیگری پدید آوردند که تا امروز در جهان از آن بلندتر و بزرگتر مجسمه‌ئی ساخته نشده و هنوز هم اسباب شگفت بینندگان میباشد.

تاریخچه بامیان از عصر کوشانی‌های بزرگ مخصوصاً از نیمه دوم قرن دوم مسیحی به بعد تا 623 م. که سال عبور هیوان تسنگ چینی از آن دره شهیر میباشد، روشن نیست. البته مأخذ چینی از 494 تا 623 حتی بلندتر تا 725 وقت بوقت از آن اسم برده اند و در طی قرن 5 «مونیژ دوخورن» مؤرخ ارمنی بنام «بامیکان» از آن جا تذکری داده است ولی از همه این مأخذ بیش از اسم و آنهم به صورت مختصر چیز دیگری دست گیری نمیکند و تنها همین تذکار اسم نشان میدهد که این دره در قلب هندوکش میان دامنه‌های پر برف هندوکش و بابا به حیث یک کانون مذهبی و یک ایستگاه تجارتي آنقدر شهرت و اهمیت یافته بود که نام آن در چهارگرد افق تا نقاط دور دست چین هم برسد.

در نیمه اول قرن 7 مسیحی عبور هیوان تسنگ از بامیان اوضاع اداری و مذهبی و فرهنگی دره را دفعتاً روشن میسازد. به اساس یادداشت‌های او علاقه بامیان از شرق به غرب دو هزار «لی» و از شمال به جنوب سه صد «لی»⁽²⁾ انبساط داشت. پایتخت بامیان یا شهر شاهی در مدخل دره فولادی طوری افتاده بود که یک گوشه آن به جدار کبیر قریب هیکل 53 متری تماس داشت. مردم بیشتر پوست حیوانات و پارچه‌های پشمی کلفت برک و پوستین و پوستینچه می پوشیدند. رسم الخط شان همان رسم الخط معمول تخارستان بود

و زبان ایشان اگر چه از لهجه عمومی ساکنین این ولایت کمی فرق داشت باز هم در طرز کلام تفاوت زیاد دیده نمیشد. اهالی از نظر عقیده بیشتر پیرو طریقه «هینایانا» یعنی «راه کوچک نجات» بودائی بودند. دو مجسمه بزرگ به رنگ طلائی با زیورات در طاق های خود ایستاده بودند. هیوان تسنگ چنین تصور نموده بود که بت 35 متری پارچه پارچه از چودن ریخته شده و بعد با یکجا کردن پارچه های مختلف مجسمه بزرگ را بمیان آورده اند. علاوه به این دو هیکل استاده بودا، مجسمه خوابیده او هم به طول هزار قدم وجود داشت که امروز از آن اثری باقی نمانده است. در نیمه اول قرن 7 هنوز معبد بودائی آباد و بیش از چندین هزار پیروان بودائی در سموچ ها زندگانی داشتند. پادشاه محلی در بامیان حکومت داشت که از مردمان محلی خود دره بوده و حتماً یکی از اعقاب همان سلسله پادشاهانی بود که مأخذ اولیه اسلامی ایشان را به لقب «شیر های بامیان» یاد کرده و خوشبختانه تصویر یکی از آنها از دره ککرک بامیان بدست آمده که در موزه کابل موجود است. حین عبور زایر چینی از بامیان سر حلقه علمای بودائی دو نفر بودند موسوم به «آریا داسا» و «آریا سنا». ایشان از هیوان تسنگ استقبال نموده و در جریان مراسم دیدن معابد با شکوه این دره شهیر او را مشایعت مینمودند. هشتاد و پنج سال بعد از هیوان تسنگ زایر دیگر چین موسوم به «هوی تچه او» که از اهل «کوری» بود، از راه بحر به هند آمده و حین مراجعت به «آسیای مرکزی» در حوالی 727 م. از بامیان عبور نمود. مشارالیه از امیر بامیان و قدرت و جلال او سخن میراند. معابد بودائی هنوز آباد و روحانیون پیروان بودائی به تعداد زیاد دیده میشدند. چون سخن بر سر پادشاه محلی بامیان است و دو نفر زوار چینی (هیوان تسنگ و هوی تچه او) در طی قرون 7 و 8 م. شاه محلی مذکور را دیده اند و آوازه شهرت دودمان شاهی مذکور به لقب «شیرهای بامیان» تا قرن چهارم هجری (قرن دهم م.) در آثار مؤرخان عربی دیده میشود. نظیر آنها امرای محلی دیگر در سائر نقاط مملکت در جنوب و غرب مثل امرای محلی لغمان و غزنه و جاغوری (شاهان غرجستان) و غیره هم وجود داشته اند.

قراریکه در جلد دوم "تاریخ افغانستان"⁽³⁾ در فصل های دوازدهم و سیزدهم شرح داده شده است، در نیمه اول قرن 7 م. صفحات شمال هندوکش بدست خان های ترکی دست نشاند «بیغو های» توکیوی غربی بصورت ملوک الطوائفی متمرکز اداره میشد و نفوذ اداری آنها عموماً در تخارستان، در صفحات شمال غربی هندوکش محدود بود. درین دوره فتور که خان های توکیو در شمال، ساسانی ها در غرب نفوذ داشتند و اولی را خاندان «تانگ» های چین و دومی را نفوذ عرب و اسلام تهدید میکرد، در جنوب سلسله هندوکش و در قلب دره های صعب العبور یک سلسله امرای محلی حکمفرمایی مینمودند که هیوان تسنگ چینی برخی از ایشان را که سر راه مسافرت خود دیده «کشاترینه» خوانده که عبارت از نجبای نظامی محلی بودند که نیرومندترین مرکز اداری آنها «کاپیسی» یعنی بگرام بود و در سائر نقاط مثل بامیان، جاغوری، لغمان، غزنه، ارزگان، وجیرستان و غیره امرای محلی داشتند که میزان قدرت آنها با وسعت قلمرو تحت نفوذ ایشان فرق میکرد. این امرای محلی جنوب و غرب هندوکش روبهمرفته از عرق «کوشانو یفتلی» بودند که هر کدام بنوبه خود دوره های جلال و عظمت خویش را گذرانیده⁽⁴⁾ و بقایای نژادی آنها در کهستانات دشوار گذار مملکت باقی مانده بودند.

بخصوص یفتلی ها که هنوز بقایای ایشان در یفتل بدخشان زیاد است. در نقاط دیگر مثل بادغیس، غرjestان، بامیان، وجیرستان، مالستان، ارزگان، جاغوری، غزنه، گردیز، صدق آباد ریزه کوهستان هم پراکنده شده اند و امارت هائی برپا نمودند. چنانکه مسکوکات برخی از امرای ایشان از صدق آباد و کتیبه های برخی از پادشاهان آنها اخیراً از ارزگان کشف شده است.

بدین قرار در تاریخ افغانستان در طی قرون 7، 8، 9، و 10 امرای محلی زیادی در گوشه و کنار مملکت بوده که ماخذ چینی، عربی، سانسکریت و فارسی به القاب «کشاتاریه»، «رتیل ها»، «شار ها»، «شیر ها»، «تگین ها»، «تروکشه ها» و «خینوی» و غیره از آنها یاد کرده اند. شیرهای بامیان که اجداد آنها را زوار چینی در قرن های 7 و 8 دیده اند از همین قبیل امرای محلی هستند که روی هم رفته همه را از روی نژاد «کوشانو یفتلی» میخوانیم تا اینکه نوبت به مؤرخان اسلامی میرسد و بطور مثال می بینیم که اصطخری در نیمه اول قرن چهارم هجری (اوائل قرن دهم مسیحی) ایشان را به لقب «شیرهای بامیان» یاد میکند. نکته بسیار دلچسپ این است که در بامیان تصاویر دیواری یکی از معابد دره ککرک بامیان تصویر رنگه پادشاهی بدست آمده است که حتماً یکی از همین شیرهای بامیان را معرفی میکند. این شیرها قراریکه در تصویر دیده میشود و با تحقیقاتی که پروفیسور هاکن در مسکوکات نموده از خود تاج مخصوص داشتند مرکب از سه هلال و سه کره که در کلاه آنها دیده میشود.

صفحه دوم تاریخ بامیان دوره اسلامی آنست که معمولاً آنرا فراموش میکنند حال آنکه بامیان اگر در عصر پیش از اسلام از نظر مذهبی و هنری کسب شهرت کرده بود، در دوره اسلام تاریخ خود از نظر سیاست و اداره مرکز دولت مقتدری میشود. شبیه ئی نیست که دین مقدس اسلام مقارن سال 233 هجری از طریق هرات بطرف بلخ و تخارستان و از طریق زرنج بطرف بست، زمینداور، رخج و کابل راه خود را باز کرد و بعد از مقاومت شدید که مدت دو قرن کابل در مقابل سپاه عربی نشان داد، بالاخره یعقوب و عمرولیث صفاری راه نشر دیانت فرخنده اسلام را در کابل، مناطق جنوب و شمال و شمال غرب آن گشاده تر ساخت. یعقوب به شهادت زین الاخبار گردیزی در سال 256 و به قول تاریخ سیستان در 258 هجری بطرف بامیان رفت و از آنجا رهسپار بلخ شد. یعقوب لیث صفاری در بین سال حتی با یکی از شیرهای بامیان مقابل شده ولی حتی بعد از عبور او مجدداً شاه محلی و پیروان بودائی هر طور بوده کماکان به آئین قدیم خویش باقی مانده اند.

ابوالعباس احمد معروف به یعقوبی جغرافیه نگار عربی در کتاب خویش موسوم به «البلاد» که در سال 276 هجری (مطابق 889 م.) یعنی درست 20 سال بعد از عبور یعقوب لیث از بامیان نوشته است، مینگارد که شهر بامیان در کوه ها واقع شده و اداره آن بدست ملک ثروتمندی است که لقب «شیر» دارد و او را در عصر «منصور»، خلیفه عباسی مزاحم ابن بستام مسلمان ساخت و ابو حرب محمد پسر مزاحم با دختر شیر از دواج کرد. چون منصور خلیفه عباسی بین سالهای 136 و 148 هجری قمری خلافت کرده

است، چنین معلوم میشود که در نیمه اول قرن دوم هجری ملک محلی بامیان مسلمان شده است.

یعقوبی باز مینگارد: سپس وقتیکه فضل ابن یحیی به خراسان رسید، حسن پسر ابو حرب محمد را مأمور حمله به شهر «غوروند»، «غورند» (غوربند) ساخت و او به همراهی چند صاحب منصب دیگر شهر را گرفت و فضل در مقابل اداره بامیان را به او سپرد و ملک آن ناحیت شد و لقب جدش «شیر بامیان» را به او اعطا نمود.

هشتاد سال بعد از تالیف کتاب «البلاد» یعقوبی حینی که در سال 356 هجری قمری (در حوالی 978 م.) در زمان سلطنت نوح بن منصور سامانی، الپتگین و سبکتگین علایق خویش را از دربار سامانی کنده و از بلخ عازم بامیان میشوند، با امیر محلی در اینجا مواجه میشوند که «بدهه» پرست و کافر است و معلوم میشود که بعد از کوشش یعقوب لیت صفاری بار اول و صرف مساعی مزاحم این بستانم بار دوم باز شیر بامیان به آئین قدیم بودائی برگشته است. متأسفانه «تاریخ آل ناصر» ابو الفضل بیهقی که شامل قدیم ترین قسمت تاریخ آل سبکتگین بود، از بین رفته است. محمد عوفی و منهاج السراج جوزجانی و محمد شبانگاه که در مولفات خویش اقتباساتی از بیهقی نموده اند، اسمی از امیر محلی بامیان نبرده و فقط به تذکار لقب «ملک» اکتفا کرده و او را کافر خوانده اند. این مأخذ از تصادم میان الپتگین و سبکتگین و شیر بامیان واضح صحبت میکنند که تفصیل آن چنین است:

"الپتگین عندالورود به حوالی بامیان پنجمصد سوار به امر سبکتگین داد و او ورا برای مقابله شیر بامیان فرستاد و تصادم میان طرفین در دره تنگی صورت گرفت. سبکتگین از جمله پنجمصد سوار، چهار صد نفر را با خود در عقب مخفی ساخت و صد نفر دیگر را پیش فرستاد و هدایت داد که تا حمله نشود حمله نکنند و آنوقت هم پشت دهند و گریز کنند. ملک بامیان به خیال اینکه گروهی از دزدان آمده اند بر سواران پیش قراول حمله کرد و چون سواران پشت دادند عقب ایشان را گرفت. در تنگی دره ناگهان سبکتگین با سواران مخفی خود بر آنها ریخت. چیزی را کشت و بقیه را با امیر بامیان اسیر کرد. الپتگین اسلام بر ایشان عرضه کرد و مسلمان شدند و آنگاه امارت دره را به ملک مذکور داده خود راه کابل پیش گرفت."

از روی این واقعه معلوم میشود که سلسله شیرهای بامیان به کرات مسلمان شده و باز از فرصت و انزوای دره ها وسختی راه ها استفاده نموده به دیانت بودائی برگشته اند و بدین ترتیب تا نیمه دوم قرن دهم مسیحی (356 هجری قمری) هنوز هم جمعی از بودائیان و شیری از شیرهای بامیان در شهر شاهی و معابد خویش زندگانی داشتند. شیری که بدست الپتگین مسلمان شده بحیث ملک مسلمان دره به تخت و تاج خویش باقی ماند. مقارن این زمان در «کابل» و «زابل» خاندان «لاویک» امارت داشتند و ایشان هم کافر بودند ولی معلوم نمیشود بودائی یا جنی؟ خلاصه بعد از اینکه سلطنت آل ناصر در غزنه تشکیل شد با

نیروی محمود دین فرخنده اسلام در حصص شرقی و با مساعی مسعود در کهستان مرکزی منبسط شد.

تا زمانیکه روابط میان غور و غزنه بر تفوق غزنه بر غور و باز بر صمیمیت طرفین ادامه داشت، بامیان جزو قلمرو غزنویان بود و بعد از شکست بهرام شاه غزنوی و فتح سلطان علاوالدین جهان سوز، سلطان غوری شخصاً برای بسط خویش تا بامیان آمد و برادر بزرگ خود ملک فخر الدین مسعود را به حیث ملک بامیان و کل تخارستان نصب کرد و خود به فیروز کوه برگشت. از این تاریخ به بعد بامیان در تاریخ دوره اسلامی خویش مرکزیت اداری و سیاسی مهمتری پیدا کرد و یک سلسله ملکان غوری که بعدتر لقب سلطانی هم احراز میکنند به عنوان دودمان «شنسبانیه» یا «سلاطین شنسبانیه بامیان» بنای مملکت داری را در بین دره زیبا میگذرانند. پس ملک فخر الدین برادر بزرگ علاوالدین جهانسوز اولین ملک غوری بامیان است و او را میتوان سر سلسله سلاطین شنسبانیه بامیان حساب کرد.

ملک فخر الدین مسعود بن حسین قلمرو دولت شنسبانیه بامیان را در تمام تخارستان وسعت داد چنانکه شغنان و بلور و سرخس و بدخشان همه در ضیبط او درآمدند. در این وقت از فیروز کوه سلطان غیاث الدین برادرزاده ملک فخر الدین بر غور حکمفرمائی داشت. در بلخ «یلدز» و در هرات «قماج» بندگان سنجر حکومت مینمودند. این دو نفر به خیال حمله بر فیروز کوه افتادند و ملک فخر الدین بکمک ایشان برآمد و در نتیجه «یلدز» کشته شد و ملک فخر الدین هم در صف شکست یافتگان قرار گرفت و معذالک سلطان غیاث الدین برغم خویش احترام و وفاداری زیاد نشان داد و با تکریم زیاد وسایل مراجعت او را به بامیان آمده کرد و کماکان ملک فخر الدین به سلطنت خویش در بامیان ادامه داد. نامبرده تا حوالی 558 هجری قمری حیات بود. دومین پادشاه سلسله شنسبانیه بامیان ملک شمس الدین بن محمود پسر ملک فخر الدین است که با خواهر سلطان غیاث الدین و معز الدین موسوم به «حره جلالی» ازدواج نمود. سلطان غیاث الدین او را تشریف فرستاد و اعزاز وافر نمود و بلخ و چغانیان روخس و جروم و بدخشان و جبال همه در تصرف او درآمد. در جنگی که سلاطین غور و غزنی علیه سلطان شاه خوارزمی نمودند و به ولایت او و دیار مرو لشکر کشیدند، سلطان شمس الدین لشکر بامیان را هم علیه خوارزم شاه فرستاد و ملک بهاؤالدین طغرل که از طرف سنجر بر هرات حکومت میکرد، منهزم شده به سلطان شاه خوارزمی پیوسته بود بدست لشکر بامیان افتاد و کشته شد و سر او را نزد سلطان غیاث الدین فرستادند. در مقابل این خدمت ملک شمس الدین لقب سلطانی یافت و چتر سیاه که یکی از نشان های سلطنت بود، دریافت نمود. مشارالیه پادشاه عادل بود. در تشویق علما و ترویج علم و عرفان صرف مساعی زیاد نمود و تا حوالی 586 هنوز حیات داشت.

سومین پادشاه سلسله شنسبانی بامیان ملک بهاؤ الدین سام نام داشت. مشارالیه پادشاهی بود عادل، عالم پرور و نهایت دین دار. همیشه با علما محشور و مجالست داشت و در جلب علما و دانشمندان در بامیان صرف مساعی زیاد نمود. فخر الدین محمد رازی رساله «»

به اسم او تالیف کرد و مدت ها در ظل رأفت و حمایت او بود. شیخ الاسلام ملک العلماء جلال الدین ورسک در عهد او به منصب شیخ الاسلامی خطه بلخ رسید و مولیاناً منهاج السراج جوزجانی صاحب طبقات ناصری را از فیروز کوه به بامیان طلب کرد و منصب قضا مملکت را که مثال آن بقلم «صاحب» وزیر دولت شنسبانی بامیان تحریر یافته بود بوی تفویض نمود. جوزجانی کتاب طبقات خویش را بنام ابوالحسن حسام الدیم علی پسر ملک فخر الدین مسعود شاه شنسبانی بامیان تالیف کرده است. سلطان بهالدین مدت 14 سال سلطنت کرد و غیر از خاک های تخارستان حدود قلمرو سلطنت خویش را به سائر حصص کشور هم بسط داد چنانکه منهاج السراج در طبقات مینویسد: "... فی الجملة بزرگ شاهی بود مملکت او عرض و بسط گرفت تمام طخارستان و مضافات آن با ممالک دیگر چنانچه از مشرق تا حد کشمیر و از غزنی تا حد ترمذ و بلخ و شمالی تا حد کاشغر و جنوبی تا حد غور و غرجستان جمله خطبه و سکه بنام او شد."

بامیان در عهد او از فیروز کوه و غزنه بیشتر اهمیت پیدا کرده و مخصوصاً بعد از شهادت سلطان غازی معزالدین محمد سام همه امرای غور و غزنه به بامیان و سلطان بهالدین بنظر احترام می نگریستند و او را به غزنه دعوت کردند ولی در راه در حصه «کیدان» به عارضه شکم وفات کرد.

چهارمین پادشاه این دودمان سلطان جلال الدین علی بن سام است. مشارالیه موقعی بر تخت بامیان نشست که اوضاع میان غور و غزنه و بامیان در اثر شهادت سلطان معزالدین غازی و وفات سلطان بهالدین آشفته شده و اتفاق بامیان و فیروز کوه برهم خورد. بزرگان قوم برخی طرفدار پسران سلطان بدوالدین بامیانی و بعضی طرفدار سلطان غیاث الدین محمود بن محمد فیروزکوهی برادر زاده سلطان معزالدین شدند تا اینکه غزنه هم میل بطرف بامیان نشان داد و برخی از امرای غوری چون سپهسالار «خروشتی» و سلیمان «شیش» برای جلال الدین و علاوالدین پسران سلطان بهالدین به بامیان نامه نوشتند و آنها را به غزنه دعوت کردند. سلطان جلال الدین برادرش علاوالدین را بر تخت غزنه نشاند و خود به بامیان برگشت تا تخت و تاج خویش را حفظ کند و به این طریق بامیان و غزنه را متفق بهم نگهدارند. میگویند سلطان جلال الدین سام دویست و پنجاه بار شتر مرصع و زر و سیم از غزنه به بامیان آورد. طبقات ناصری از یک حمله دیگر سلطان جلال الدین سام به غزنی صحبت میکند که علت آن شاید تحریک فیروزکوه و اغوای بعضی امرای غوری بوده باشد. بهر حال در غیاب او عمش سلطان علاوالدین مسعود تخت بامیان را تصاحب میکند و سلطان جلال الدین عندالمراجعه عم خویش را دستگیر میکند و میکشد و صاحب وزیر پدرش را که شاید در قضیه ورود علاوالدین دست داشته پوست میکشد. بهر حال جلال الدین هفت سال سلطنت میکند و آخر سلطان محمد خوارزمشاه بر وی تاخته و او را شهید میکند و تمام خزاین بامیان را که قسمتی از خزاین غزنه هم بر آن افزوده شده بود، با خود میبرد. سلطان جلال الدین پادشاه رشید و مبارزی بود و در میدان جنگ بیک شصت دو تیر می افکند و هر دو تیر او خطا نمیشد و در هزار درخت غزنی جای تیر او در درختی زیارتگاه مردم شده بود.

بدین طریق ملکان شنسبانیه بامیان که لقب سلطان هم احرار کردند از فخرالدین تا جلال الدین سام از حوالی 543 تا 612 در بامیان سلطنت کردند و طوریکه پیشتر دیدیم بامیان در عصر ایشان پایتخت سلطنت بزرگ و مرکز یک قدرت سیاسی بسیار مهمی شده بود که احاطه قلمرو نفوذ پادشاهان آن یکطرف تا حدود کشمیر و جانب دیگر تا دورترین دره های بدخشان انبساط یافته بود و بلخ چغانیان و وحش و غرجستان جزو آن بود و کلمه تخارستان با وسیع ترین مفهوم جغرافیائی خود برای آن خوردی میکرد. در حقیقت غزنه و فیروزکوه و بامیان سه مرکز ثقل، سه کانون فرهنگ و سه پایتخت پادشاهان نیرومند و مقتدری بود. در کوهستانات وسطی کشور که شهرت دو نقطه اولی بیشتر نظر مؤرخان را جلب کرده و بامیان را علی العموم شکل فرعی ئی داده اند. این وضع در دوره جلال غزنه و فیروز کوه صدق میکند ولی بعد از اینکه غزنه و فیروز کوه عروج خود را می پیمایند نوبت بامیان میرسد و عصر سلطنت چهار سلطان شنسبانی دوره شکوه تاریخ عصر اسلامی بامیان است که مقابلتاً غزنه و فیروز کوه شکل فرعی پیدا میکنند.

ملکان یا سلاطین شنسبانی بامیان بعد از یک قرن سلطنت آخر از دست خوارزمشاهیان منقرض میشوند و طوریکه پیشتر ذکر رفت، محمد خوارزمشاه، ملک شنسبانی جلال الدین سام را شهید میکند و با افتادن تخارستان به دست خوارزمشاهیان، بامیان هم جزو قلمرو ایشان میشود و جلال الدین منکبرنی بامیان را مرکز حکمرمائی خویش قرار میدهد و این وضع ادامه دارد تا اینکه فتنه و طوفان چنگیزی فرامیرسد.

طبقات ناصری جزء چهارم، تحت عنوان: "حدیث گذشتن لشکر چنگیز خان بر جیحون بطرف خراسان" مینویسد:

"چون خیر فتح سمرقند بدست چنگیز در بلخ بگوش محمد خوارزمشاه رسید بطرف نیشاپور رفت و چون چنگیز از برآمدن خوارزمشاه از بلخ خبر شد، سوده بهادر (سیوتای بهادر) و بهمه نوین (جیه توبان) دو نفر از سرکردگان مغلی را عقب سلطان محمد خوارزمشاه از سیحون عبور داد. این دسته ها عقب خوارزمشاه تا مازندران رفتند. در بین وقت در خراسان همهمه افتاد و بزرگان در استحکام قلاع پرداختند و حصار بامیان به امیر عمر کردی داده شد."

قراریکه سایر مأخذ تصریح میکنند، چنگیز بعد از تسخیر بلاد ماورالنهر سمرقند و نخشب و ترمذ و اعزام دسته ئی بطرف خوارزم از جیحون عبور نموده داخل تخارستان میشود و بلخ گزین کهنترین و آبادترین شهر ما را ویران میکند و عده زیاد باشندگان آنرا از دم تیغ میکشد و بعد متوجه طالقان میشود و حصار آنرا که معروف به «نقره کوه» بود و بغایت استحکام داشت، بعد از هفت ماه محاصره میگشاید و آنگاه عازم اندراب میشود. در بین وقت سلطان جلال الدین منکبرنی مرد رشیدی که در جلادت و رشادت نظیری نداشت در قلاع جنوب هندوکش در ضحاک و بامیان و غزنی و سائر نقاط تدارک جنگ میگردد. احتمال زیاد میرود که چنگیز بعد از آب اندراب از راه دره شکاری بطرف سرخشک و ضحاک و بامیان آمده باشد. شبهه ئی نیست که مأخذ از شهر سرخشک و ضحاک و غلغله اسمی نبرده و طبقات ناصری تحت عنوان "حدیث گشاده شدن «ولخ» و طخارستان و قلعه

های بامیان" بحث کوچکی دارد و «ولخ» را طوری تعریف میکند که گویی در کمرهای کوه، سموچ ها و طاق ها داشته چنانکه گوید که در میان کمرهای کوه طاقهای سنگ است بسان صدف ها. در مدت سه شبانه روز مردم مغل را میبرد و در آن طاقها پنهان میکرد تا چون مردم انبوه بر بالای قلعه برفت. روز چهارم آن بوقت صبح نعره زدند و تیغ در جماعتی گرفتند که دروازه حصار را محافظت میکردند تا دروازه را از مردم خالی کردند و لشکر مغل بالای قلعه رفت و تمام مسلمانان را شهید کرد و دل از آن مهم فارغ گردانید و بالای قلعه ولخ ایشان را فرمان شد تا بیای قلعه «فیوار قادس» آمدند...

تعیین موقعیت «ولخ» و «فیوار قادس» مطالعه بیشتر میخواید. خرابه های سه حصار که بنام های موجوده «سرخشک»، «ضحاک» و «غلغله» در بامیان به مفهوم وسیعتر جغرافیائی موجود است، هر سه در پوزه های بلند کوه واقع و هر سه در پیرامون خود سموچ ها و طاق ها در سنگ دارند و هر سه از نظر سوق الجیشی استحکام زیاد داشتند.

بهر حال گفته میتوانیم که بین چنگیز و سپاه جلال الدین منکبرنی در شهر ضحاک در 35 کیلومتری شرق بامیان جنگ سختی درگرفت که در نتیجه «موتی جن» پسر «جغتی» نواسه «چنگیز» در اثر اصابت تیر چرخه هلاک شد. در نتیجه چنگیز قلعه را ویران و اسکان آنرا سراسر هلاک ساخت و از شدت قهر و غضب قسم یاد کرد که در حصار آینده (بعدی یا دم راه) زنده جانی را امان نهد. حصار آینده همان شهر غلغله، پایتخت سلاله شنسبانی بامیان بود. جلال الدین منکبرنی مردانه مقاومت کرد و بالاخره قراریکه داستان های محلی میگویند در اثر بستن آب اهالی حصار تسلیم شدند و چنگیز فرمان داد که هیچ کس را اسیر نکند و نه تنها انسان بلکه گربگان و سگان را بکشند و بطون زنان حامله را بشکافند و هر فرزندی که صورت بسته باشد، سرش را از بدن جدا کنند.

چنگیزیان بغرض انتقام «موتی جن» تا توانستند زدند، کشتند و سوختند و ویران کردند و حصار غلغله را «ماو بالیغ» یعنی «شهر مغضوب» خواندند. این واقعه جانکاه در سال 628 بوقوع پیوست. در اثر حفاریات مختصری که در سال 1930 در خرابه های شهر غلغله صورت گرفت، یک سلسله مکتوب ها بدست آمد که در حوالی ده سال قبل از خرابکاری مغل به فارسی محلی نوشته شده و مطالعه آن از نظر متون ادبی و تاریخی قبل از فتنه چنگیز در افغانستان بسیار مهم است. هکذا دروازه چوبی منقش در موزه کابل موجود است که از شهر غلغله بدست آمده و در قسمت فوقانی پله های آن به خط کوفی «الملک الله» تحریر میباشد. بدین ترتیب حصار های متین بامیان و شهر غلغله و بالاحصار آن که روزی مرکز کل تخارستان و پایتخت دودمان شنسبانی و مقر آخرین پادشاه خوارزمشاهی محسوب میشد و یکی از مراکز علم و فرهنگ اسلامی ما در قلب هندوکش بشمار می آمد، از صفحه هستی محو گردید و بعد از شهر شاهی مرکز شیرهای بامیان عصر بودائی کانون اداره، دانش و فرهنگ اسلامی آن دره شهیر هم به خاک یکسان شد و بقایای دو صفحه تمدن و هنر بودائی و اسلامی بامیان یکی در مقابل دیگر افتاد. از خلال خاموشی مطلق که در بین دره بین سلاسل جبال بابا و هندوکش حکمفرماست، انعکاس خاطرات گذشته بگوش میرسد و با یک گردش نگاه به چهار گرد

افق 20 قرن تاریخ این دره بشکل طاق های سنگی، هیكل های عظیم (53 و 35) متری، هزاران سموچ ساده و منقوش و بروج و دیوارهای نیمه ویرانه جلب نظر میکند و بقایای مدنیت قرون گذشته این دره دور افتاده و خاموش هنوز آنقدر ماهیت دارد که بامیان را بحیث یکی از نقاط شگفت انگیز جهان به جهانیان معرفی کند.

پیکر 35 متری و سموچ های مجاور آن

آنچه بامیان را شهرت جهانی داده اول تر از همه هیكل های عظیم 35 متر و 53 متری بودا است. در میان این دو پیکر بزرگ مجسمه 35 متری که بنام «بت خورد» یا «خنک بت» شهرت پیدا کرده از مجسمه 53 متری قدیم تر است و کار اول دستی پیکر سازان این ناحیه میباشد. بدین ملاحظه اگر خوب دقت شود، معلوم میشود که اعضای بدن این مجسمه چندان متناسب نیست. سر آن به تناسب بدن بزرگ، سینه آن بیحد برجسته، شانه ها از اندازه بیشتر عریض و ران های آن بشکل ستون به بدن رسانیده شده. طاقی که مجسمه در داخل آن تراش شده هم منظم نیست معذالک موی آن به روش یونانی مجعد است.

پیکر 35 متری از ابدات اولیه بامیان محسوب میشود و اکثر احتمالات دلالت بران میکند که در عصر کنیشکا، کوشانشاه بزرگ کوشانی، تراش آن شروع شده باشد. چون تاریخ سلطنت کنیشکا را بین 87 و 144 مسیحی قرار میدهند، عجلتاً از دایره احتمال بیرون شده نتوانسته و از روی قرائن همین قدر گفته میتوانیم که اگر طرح طاق و تراش پیکر مذکور در اواخر قرن اول مسیحی شروع شده باشد، کار در جریان قرن دوم ادامه داشته و پیکر مذکور محصول قرن دوم است.

هیوان تسنگ زائر چینی حینی که در سال 632 از بامیان میگذشت ارتفاع این مجسمه را صد قدم نوشته است. در رنگ آمیزی بدن مجسمه به اندازه مهارت به خرچ داده شده بود که نامبرده به اشتباه افتاده و چنین تصور کرده بود که پیکر مذکور را تکه تکه از چودن ریخته و بعد بهم وصل کرده اند. هنوز هم اگر در بعضی نقاط محفوظ تر از اصابت باد و باران مثل حصص زیر بغل و پهلوی مجسمه دقت شود، شواهد رنگ آبی کیبود معلوم میشود. «خنک بت» که ملک الشهرا عنصری منظومه ئی در باره آن ساخته بود و متأسفانه مفقود شده همین پیکر 35 متری است که هنوز هم به همین اسم زبانزد اهالی میباشد. بدن این مجسمه که با یلان راهبی پوشیده شده است رنگ آبی کیبود داشته و همین رنگ کیبود آنرا در نظر زائر چینی «پیکر چودنی» در آورده بود. حصص برهنه بدن مثل روی و دست ها زرد طلائی بوده و زائر چینی هم به این امر اشاره کرده و مجسمه ئی هم از فندقستان در موزه کابل داریم که روی آن با ورقه های طلائی پوشانیده شده بود.

طاق پیکر 35 متری 8 متر عمق دارد و اصلاً روی صفحات جدار آن از تصاویر رنگه مسطور بود که هنوز بقایای آن بالای سر مجسمه در قسمت فوقانی سقف طاق مشاهده میشود و عبارت از مجلسی است که رب النوع مهتاب را به قیافه جوانی روی عراده ئی

ایستاده نشان میدهد که چهار اسپ بالدار آنرا میکشد. رب النوع در هاله نور قرص قمر که اشعه آن بصورت دندانانه اره نمایش یافته محاط است و در داخل دایره هاله شکل هلال برنگ زرد گاهی خفیف جلب نظر میکند. عراده و اسپ های بالدار مطابقت به اسطوره های یونانی دارد. لباس رب النوع به البسه آسیای مرکزی شباهت به هم میرساند و اسلحه او شمشیر دراز و نیزه بلند چیز است که در عصر ساسانی در ایران و افغانستان معمول بود. بالای اسپ های عراده دو هیکل بالدار مجهز به سپرهای بزرگ مشاهده میشوند. در زوایای فوقانی صحنه نیم تنه دو زن موجود است که آنها را موکلین باد، زمین و دریا تعبیر کرده اند.

به دو طرف صحنه مرکزی به ارتفاع سر مجسمه دو قطار اشخاص عقب کتاره ها مشاهده میشوند که در میان آنها بودائیها، بودیس اتواها و برخی شهزادگان و امرای محلی بامیان قرار دارند و حتماً در میان آنها بعضی از اعقاب شیرهای بامیان هم موجود است و بذل مال و اعطای اعانه و توجه در عمرانات بودائی سبب شده است تا تصاویر ایشان را بعنوان سپاسگذاری و یادبود اینجا نقش نمایند.

پیکر 35 متری بودا در ماحول خود معابد متعددی داشته که از آن جمله چهار معبد متصل جناحین رواق بزرگ هیکل به سمت چپ و راست با شرق و غرب مجسمه در دل جدار سنگی کنده شده و از زینه طواف که مدخل آن به سمت چپ طاق است (و کلکین از آن به فرق سر بودا کشیده شده و بعد به جناح راست بدن او فرود می آید) حد به حد به معابد مذکور راه رفته. این معابد چهارگانه را دانشمندان فرانسوی در نشرات علمی خود به نام های (A, B, C, D) یاد کرده اند که دو معبد (A, B) یکی به پهلوئی دیگر در سمت چپ مجسمه و دو معبد دیگر (C, D) متناظراً در سمت راست پیکر 35 متری یکی بالای دیگر قرار گرفته اند. بدین ترتیب تماشا کنندگانی که از زینه مذکور بالا میروند، اول به معبد (A) و بعد از آن در حالیکه به رواق نزدیک تر میشوند، به معبد (B) میرسند و آنوقت بعد از طی پته های زینه به دهلیزی وصل میشوند که از آن به فرق سر مجسمه کلکینی کشیده شده و سپس حین پایان شدن پته ها در سمت راست بدن مجسمه اول به معبد (C) و بعد چندین پته پایانتز به معبد (D) میرسند. ملتفت باید بود که این معابد هر کدام شامل: برنده، یک اطاق اجتماع و یک یا دو حجره بوده و چون در دل کوه کنده شده اند اطاق های مربوط هر معبد پهلو و بالای هم قرار گرفته اند. معابد مربوط به پیکر 35 متری بودا از نظر قدامت، اشکال هندسی اطاق ها (مربع و مثنی) و سقف های مدور گنبدی و تقلید از روش چوبکاری و مخصوصاً با داشتن تصاویر رنگه دیواری که خوشبختانه بقایای آن حد به حد موجود است، بینهایت مهم و قابل دیدن میباشد.

در اطاق اجتماع معبد (A) با اینکه در اثر دود و مرور زمان قشری براق مانند قیر روی دیوارهای آن تشکیل داده معذالک در زاویه های دیوارها تصاویر ظریف و کوچک رنگه که به کمال مهارت نقش شده است، دیده میشود. در منزل دوم دسته سموچ های همین معبد یک اطاق اجتماع دیگر است که یکی از قشنگترین سموچ های بامیان میباشد و سقف آن به تقلید ستون های مصنوعی از سنگ کنده شده است. دسته سموچ های معبد (B) با برنده ها

و اطاق های اجتماع و حجره های خود در دو منزل یکی بالای دیگر قرار گرفته است. آثار تصاویر رنگه که در آن رنگ آبی عمومیت دارد، در یک اطاق کوچک اجتماع که در محاذ قریب شانه بودا قرار دارد، قابل دقت است.

بعد از عبور از دالان عقب سر مجسمه حین فرود آمدن پته های زینه اول برنده و سموچ های معبد (C) پیش رو می آید. در برنده رسم های نیم کاره نشان میدهد که تزئینات این معبد تمام نشده و خطوط رسم های بوداها و استوپه ها کمال مهارت و تردستی رسام های بامیان را نشان میدهد. برخی تزئینات خود معبد باقی مانده و تصاویر رنگ بودا را به حال رفتار نشان میدهد. چند پته پایان تر برنده معبد (B) ظاهر میشود. سقف این برنده در میان یک سلسله دایره ها تصاویر بسیار قشنگی دارد که سر گراز و جفت کبوتر ها حامل حمیل مروارید در برخی از آن ها دیده میشود و بعضی نمونه های آن به مزه کابل هم انتقال داده شده است. کبوتر های حامل حمیل مروارید و سر گراز از جزء عوامل تزئیناتی ساسانی است که در نقوش رنگه اطاق پیکر 35 متری هم بعضی عوامل آن مشهود است. اطاق معبد اصلاً مثنی است و سقف آن به تقلید ستون های مصنوعی تراش شده و روی همرفته یکی از مهمترین سموچ های بامیان میباشد که به عقیده پروفیسور هاکن در طی قرن 4 یا 5 مسیحی نقر و تزئین شده است.

پیکره 53 متری و سموچ های مجاور آن

بفاصله چهارصد متری غرب بت 35 متری، پیکر بلندتر دیگری به ارتفاع 53 متر در صفحه عمودی جدار سنگی کنده شده که درست یک و نیم برابر هیکل اول الذکر ارتفاع دارد و تا حال حاضر بلندترین مجسمه جهان محسوب میشود. پیکر 53 متری بودا در زبانزد اهالی بنام «سرخ بت» و «بت کلان» شهرت دارد. این هیکل بزرگ تحت رواق سه گوشه قرار گرفته است. بدن بودا با طرز و سلیقه زیبا از روی کدام مدل یونانی ساخته شده است. تناسب اندام کمال مهارت پیکر سازان بودائی را نشان میدهد و مقایسه آن با مجسمه بت 35 متری از نظر روش کار و تکنیک ترقی محسوسی را ثابت میسازد. روی بت بزرگ مانند روی بت کوچک اصولاً و قصداً تراش خورده و درین حصه تراشیدگی بقدری عمیق و زیاد است که پیشانی، چشم ها، رخساره ها و بینی پیکر مذکور را بکلی معدوم کرده است، معذالک هنوز لب هایش باقی است. آرنج های مجسمه که در خود سنگ جدار کوه تراشیده نشده بلکه با ستون هائیکه روی آنرا چونه و ساروج گرفته بودند، ساخته شده بود، افتاده و اثری امروز از آن دیده نمیشود. از روی علائمی که در جدار طاق نمودار است چنین استنباط میشود که آرنج راست او حتماً برای ادای حرکت اطمینان (Abhaya Mudra) بلند بوده و آرنج دست چپ در امتداد بدن آویخته بود. پاهای بودا هم خراب شده بالای ران راست سوراخ های میخ های چوبی دیده میشود که اصلاً برای نگهداری رده های برجسته لباس (یلان راهبی) بکار میرفته. به این تفصیل که روی بدن مجسمه اول خطوط لباس او را کشیده و بعد روی خطوط میخ های چوبی حد به حد نصب

کرده و بعد این خطوط را با بستن ریسمان‌ها روی میخ‌ها روشن کرده و بعد با گرفتن چونه و ساروج روی ریسمان خطوط یلان راهبی بودا را شکل داده اند.

یلان پیکر 53 متری رنگ سرخ داشته و روی و دست‌های او طلائی بوده. رواق باشکوه این مجسمه را با تصاویر رنگه نقاشی نموده بودند که خوشبختانه با وجود فیرهای گلوله و خراب کاری‌های قصدی و پیش‌آمد‌های طبیعی حصه‌کافی از آن در سقف طاق و در قسمت‌های علیای طرفین آن باقی مانده است که در آن میان تصاویر قشنگ «بودیس اتواها» با چشمان بادامی، مژگان بلند، بازوهای رسا و انگشتان دراز و تصاویر قشنگ یک دسته زن‌های نیمه برهنه با کمرهای باریک و سینه‌های برجسته هر کدام با زیبایی فریبنده خود جلوه خاصی دارد. در تن زنان مغنیه که انگشتان بلند و قشنگ آنها با تارهای هارپ بازی میکند و شهرت خاصی پیدا کرده اند، در حصص راست سقف پیکر 53 متری دیده میشوند. در جناحین طاق بزرگ تحت انحنای پیش‌برآمدگی‌های رواق یک عده بودیس اتواها نمایش یافته اند که هاله‌های نورگرد صورت آنها را فراگرفته و با انگشتان خویش حرکت تصوف را انجام میدهند. چشمان بزرگ، مژگان برهم افتاده و نگاه مخصوص به آنها قیافه‌ئی داده است که آرامش خاطر و تمرکز خیال بودا را ترسیم میکند. پروفیسور هاکن این تصاویر را در جمله قدیم‌ترین آثار نقاشی بامیان حساب میکند. در پیش‌برآمدگی سمت راست رواق در میان دایره‌ها و بیضوی‌های بزرگ تصاویر چند جماعت مردان و زنان تحفه دهنده با دسته‌های سه نفری مشاهده میشوند که قاب‌های تحفه در دست داشته و با یک حرکت مجموعی رخ بجانب پیکر بزرگ بودا در پرواز هستند. این تصاویر بی‌نهایت قشنگ رسم شده و زیبایی چهره، تناسب اندام، ترکیب صحنه و رنگ‌های ظریف روی هم یکجا شده و کمال ذوق و مهارت هنرمندان این دره شهیر را معرفی میکند. پایانتز از قطار دایره تحفه دهندگان قطار بوداها می‌آید که زیر درخت «بودهی» نشسته اند و با انگشتان ظریف خویش حرکت مخصوص تعلیم را ادا میکنند.

یکی از همین بوداها که به سمت چپ رواق دیده میشود، قابل دقت است و از دیگران فرق دارد زیرا برخلاف عرف، بودائی را مزین به تاج جواهرات نشان میدهد. تاج او مخصوصاً قابل توجه است زیرا مرکب از سه هلال و سه کره میباشد و این تاج در سر پادشاه شکاری هم دیده شده که تصویر او از یک معبد بودائی دره ککرک بامیان بدست آمده و الان در اطاق بامیان در موزه کابل موجود است. پروفیسور هاکن تاریخ آنرا به قرن 5 مسیحی نسبت میدهد. این تاج مخصوص امرای محلی بامیان بود که به لقب شیرهای بامیان شهرت داشتند. پروفیسور هاکن این را هم به ملاحظه میرساند که رؤسای برخی از بودیس اتواهای چینی و جاپانی در طی قرون هفت و هشت ناجی مرکب از هلال استعمال میکردند.

به دورادور پای مجسمه بزرگ 53 متری بودا یک سلسله سموچ‌های قشنگ با اشکال مختلف هندسی، مدور، مربع و مثنی حفر شده که در بین اواخر سالیان دراز بحیث گدام استعمال میشد و به همین علت هم یکی دوتای آن خوبتر محافظه شده است. در نقشه افتاده (یلان) که در کتاب تجسّسات جدید باستان‌شناسی بامیان نشر شده این سموچ‌ها از یک تا

ده نمره خورده و در میان همه دو سموچی که عقب پاهای مجسمه واقع شده اند، زیباتر و قشنگتر میباشند. این سموچ ها که به دورادور محوطه در گرداگرد پاهای مجسمه قرار گرفته اند هر کدام مدخل علیحده دارند. برخی از این سموچ ها در اثر آتش سوزانیدن و دود، قشر قیر اندودی گرفته اند. هیئت فرانسوی با پاک کردن برخی قسمت ها پارچه های حجاری و تزئیناتی از آنجا ها برای موزه کابل برداشته اند که در اطاق بامیان موجود است.

بطرف شرق رواق بلند مجسمه عظیم 53 متری راه باریکی تقریباً به ده متر بالاتر به سموچ نمره (11) منتهی میشود که شبیهه سموچ عقب پاهای بودا است. خود سموچ هشت ضلعی و سقف آن مدور است. در وسط گنبد در میان شکل مثنی بودای نشسته قرار داشته و بقیه گنبد را در میان اشکال 5 ضلعی یک سلسله بودا های دیگر فراگرفته بود و در میان اشکال لوزی کله های مخروطی وجود داشت که نمونه های یکی دو تای آن باقی مانده است.

روی همرفته سموچ های اطراف پای رواق پیکر 53 متری در جمله جدیدترین سموچ های بامیان محسوب میشوند که پروفیسور هاکن تاریخ آنها را بین قرون 6 و 7 قرار میدهد.

هیكل 53 متری بودا مانند پیکر 35 متری از خود زینه ئی در داخل بدنه جدار سنگی داشته که متاسفانه در اثر افتادن پارچه های بزرگ قسمت های وسطی آن ناپدید شده ولی اگر سموچ نمره (؟) که بطرف راست پاهای مجسمه قرار دارد دقت شود، به ارتفاع سه و نیم متر بلند تر از سطح زمین پته های زینه ئی معلوم میشود و این آغار زینه ئی بود که به دهلیز عقب سر بودای بزرگ منتهی میشد. امروز برای رفتن به سر مجسمه بطرف راست رواق راه کج و پیچی روی افتادگیهای جدار موجود است که موازی دهلیز عقب سر بودا از دو پل چوبی میگذرد و منتهی به دهلیزی میشود که از آن به سر مجسمه مدخلی کشیده شده است. فرق سر مجسمه به اندازه کافی بزرگ و چندین نفر نشسته و دراز کشیده میتوانند و تصاویر قشنگ سقف رواق که شرح برخی از آنها گذشت از آنجا خوبتر تماشا میشود.

از همین راه کج و پیچی که ذکر کردیم بالاتر یک عده سموچ های دیگر به سمت غرب هیكل بزرگ 53 متری وجود دارد که یک قسمت آن دسته سموچهای نمره 12 را تشکیل میدهد. یک سموچ بزرگ مستطیل که بزرگترین سموچ های موجوده بامیان را تشکیل میدهد شباهت به سالون بزرگی دارد که یکی از تالار های اجتماع راهبین بودا بود. هر وقت وسایل کمک کند این تالار را میتوان به حیث یک اطاق قشنگ نمایش آثار و کاپی های تصاویر رنگه بامیان انتخاب کرد زیرا بهترین محلی است برای پروژکسیون فلم و کنفرانس راجع به معرفی تاریخ و هنر بامیان.

پیکر های نشسته

پیشتر گفتیم که پیکر های عظیم 53 و 35 متری بامیان 4 صد متر از یکدیگر فاصله دارند. در وسط رواق دو بت بزرگ سه پیکر نشسته هم موجود است که از دوی آن شواهد زیاد باقی مانده. این دو پیکر هم خورد و کلان دارد. پیکر کوچک نشسته در مجاورت بت 35 متری و پیکر بزرگ نشسته در نزدیکتر های بت 53 متری قرار دارد و رواق های هر کدام آن حایز تصاویر رنگه دیواری هم میباشد. چون راه رفت و آمد در آن رواق ها مشکل و دشوار گذار است، تماشا کنندگان به دیدن آنها از نزدیک موفق شده نمیتوانند و باید به دیدن آنها از حوالی پای های جدار قناعت کنند و اگر دور بین موجود باشد این مرام خوبتر برآورده خواهد شد.

ککرک

به فاصله 5 کیلومتری جنوب شرق جدار پیکرهای عظیم، عقب خرابه های بالاحصار ویرانه شهر غلغله و دهکده موجوده سید آباد، دره ئی افتاده بنام «ککرک» که قسمتی از آب های شفاف دامنه های جنوبی کوه بابا از ته آن میگذرد. در ین دره کناره افتاده که «مستر هایدن» یکی از مدققین انگلیس آنرا بنام «چپ دره» هم یاد کرده است، یک پیکر بودائی به ارتفاع 15 متر با عده ئی سموچ هائی که بقایای یک معبد قدیمه میباشد وجود دارد. باد و باران در طی مرور قرن ها صورت و بدن مجسمه را تا اندازه ئی ساینده و به سموچ های معابد خساره بیشتر رسانیده است.

25 سال قبل در بهار سال 1930 [1310] در موقعی که بار اول به بامیان آمده و بار اول با باستان شناسی تماس پیدا کردم، پروفیسور هاکن در دره ککرک در جوار پیکر فوق الذکر معبدی را کشف کرد که پیروان بودائی در مقابل خطر کدام حمله احتمالی (شاید یکی از حمله های مسلمانان) خود شان روی تصاویر رنگه دیواری معبد یکنوع لایه گل زرد مالیده و تصاویر مذکور را به امید مراجعت مؤقتاً پوشانیده بودند ولی به این امید از میان رفته و معبد تا سال 1930 با تصاویر آن باقی ماند. منتها درزی که نفوذ آب در مرکز گنبدی سقف تولید کرده بود تصاویر را تهدید میکرد و همین علت باعث شد که در جدا کردن آنها اقدامات فوری شود. قسمت اعظم این تصاویر رنگه در اطاق بامیان در موزه کابل موجود است.

معبد ککرک بشکلی نقاشی شده بود که در وسط گنبدی سقف در دایره بزرگ بودیس اتوا (شاید بودیس اتوا میترا) و در ماحول دایره بزرگ در میان دایره های کوچک شانزده تصویر نشسته بودا قرار یافته بود. در دیوار های اطراف معبد در میان هفت دایره بزرگ یک یک بودای مرکزی را 7 بودای دیگر احاطه کرده بود.

پادشاه شکاری

در میان تصاویر بودا، تصویر شهزاده نی در معبد ککرک دیده شده است که روی تختی جلوس دارد و با بودائی که بطرف چپ او است در حال مذاکره میباشد. این شهزاده حتماً یکی از امرای محلی، یکی از همان سلاله شیرهائی است که زوار چینی در طی قرون 7 و 8 مسیحی او را در بامیان دیده و بعدتر تا قرن دهم آوازه شهرت آنها از مآخذ عربی و فارسی بگوش میرسد. پادشاه کمائی را در دست پیش روی سینه خود گرفته پهلوی زانوی راست او دو تیر و نیم بدن سگ شکاری معلوم میشود. عقب تکیه گاه کرسی فراز شانه چپ او سر و گردن دو مرغابی دیده میشود. پروفیسور هاکن او را «پادشاه شکاری» لقب داده و مینویسد که "مقصد از مذاکره او با بودا این است که طبق سنن بودائی از شکار و کشتار حیوانات و پرندگان توبه میکند". شاه تاجی مرکب از سه هلال و سه کره به سر دارد و صورتش در هاله نور محاط میباشد. موسیو هاکن عین این تاج را روی دو سکه نی دیده که از غزنی پیدا شده است. مشارالیه او را از جمله پادشاهان کوشانی حساب میکند که در طی قرون 5 یا 6 مسیحی در کابل و ماحول آن حکمرمائی داشتند. صریحتر میتوان گفت که شاه مذکور که از اسلاف و احفاد او به لقب شیرهای بامیان یاد شده اند از خون «کوشانو یفتلی» بودند و در بامیان امارت محلی ولی مقتدری داشتند. تصویر پادشاه شکاری در اطاق بامیان در موزه کابل به معرض نمایش گذاشته شده است.

چشم دید زوار چینی

دو نفر زوار چینی «هیوان تسنگ» و «هوی تچاو» در 632 و 727 تقریباً بفاصله یک قرن وارد بامیان شده و یادداشت هائی باقی گذاشته اند که دانستن مختصری از آن به معلومات تماشا کنندگان امروزی می افزاید. ایشان میگویند: سرزمین بامیان در میان کوه های پر برف از شرق به غرب 2 هزار «لی» طول دارد و راه آن در اثر تراکم برف و یخ بسیار دشوارگذار است. در مرکز این قلمرو یعنی در بامیان ده معبد است و چندین هزار روحانیون در اینجا زیست دارند و پیرو طریقه راه کوچک نجات بودائی میباشند. پایتخت یا شهر شاهی که از 6 الی 7 لی طول داشت به پوزه کوه متکی بود. قسمتی از بقایای این شهر بصورت سموچ ها در مدخل دره فولادی دیده میشود و قسمت دیگر آن باغ موجوده زیارت میر علی یخ سوز را اشغال کرده بود. (چنانکه در داخل باغ مذکور برجستگی های خاک محل برخی از آبدات قدیمه را نشان میدهد.) به شمال شرق شهر شاهی در بغل کوه یک مجسمه ایستاده بودا به ارتفاع 140 یا 150 قدم وجود دارد که رنگ طلائی و زیورات آن در تلالو میباشد. بطرف شرق این مجسمه معبدی است که یکی از پادشاهان قدیم مملکت آنرا ساخته و به طرف شرق معبد مجسمه دیگریست به ارتفاع 100 قدم. به فاصله کمی بطرف شرق شهر شاهی در جوار معبدی دیگر مجسمه خوابیده بودا به طول هزار قدم دیده میشود. (چون این مجسمه از گل ساخته شده و روی زمین

خوابانیده شده بود در اثر مرور زمانه و سیلاب ها و آبیاری اراضی از بین رفته و اثری از آن باقی نمانده) در معبد مربوط به این مجسمه هر سال در موسم بهار جشنی برپا میشود که آنرا «ووتشو» گویند. پادشاه بامیان تمام اموال و جواهرات سلطنتی و خزاین را وقف و خیرات میکند و حتی اولاد و عیال و شخص خویش را ایثار مینماید. سپس مامورین دولتی خانواده شاهی و خزاین سلطنتی را از روحانیون [واپس] خریداری نموده مسترد میدارند و شاه بر تخت خویش رجعت میکند.

حینیکه «هیوان تسنگ» به معیت «پراجنا کارا»، یکی از علمای بزرگ بلخ، وارد بامیان میشود، پادشاه به استقبال او میراید و پنج روز او را در قصر خویش مهمان میکند. درین وقت دو نفر عالم بزرگ که بنام های «آریا داسا» و «آریا سانا» در بامیان شهرت زیاد داشتند به امر شاه زایر چینی را برای معاینه معابد بامیان مشایعت میکنند.

هیوان تسنگ متذکر میشود که آب و هوای بامیان خیلی سرد است. مردم بیشتر پوست و پارچه های پشمی کلفت «برک» که محصول خود دره است، میپوشند. رسم الخط و مسکوکات و عادات ایشان با مردمان تخارستان شباهت دارد. (در دوره اسلامی پادشاهان شنسبانیه بامیان از بامیان بر کل تخارستان سلطنت میکردند). تنها زبان ایشان متفاوت است ولی در طرز و افاده کلام با هم بی شباهت نیستند و از همه بالاتر مردمی بسیار با دیانت هستند. بامیان برای تربیه حیوانات گوسفند و اسب مساعد است و زراعت آن بیشتر منحصر به گندم زمستانی است. (در بامیان دو نوع گندم میشود یکی تیرماهی و دیگری را بهاری گویند. تخم پاشی گندم تیرماهی در ماه میزان جریان دارد و همین نوع گندم را زایر چینی زمستانی خوانده)

«هوی تچاو» زایر دیگر چینی که اصلاً از اهل شبه جزیره کوریا بود، 85 سال بعد در مورد بامیان و اهالی آن چشم دید زایر اولی را تکرار میکند. به اساس نوشته های او پادشاه بامیان مقتدرتر معلوم میشود زیرا میگوید: "مشارالیه ماتحت کدام سلطنت دیگر نیست. پیاده نظام و رساله متعدد و قوی دارد و سائر ممالک جرئت نمیکند به او حمله کنند." راجع به منازل مردم میگوید: "اکثر اقامتگاه های اهالی متکی به کوه است." اگرچه 12 هزار سموچی که آئین اکبری به بامیان نسبت میدهد مبالغه است معذالک هزارها سموچ در بامیان کنده شده بود که اکثر آن چه در دره فولادی، چه در قسمت های سفلی و علیای دره بامیان محل رهایش مردم بود و اقامتگاه های متکی به کوه همین سموچ ها میباشد که رهایش در آنها با شرایط اقلیمی و آب و هوا خیلی مساعد بود زیرا سموچ ها در تابستان سرد و در زمستان گرم میباشند. «هوی تچاو» میان مردم کاپیسا و بامیان شباهت هائی به ملاحظه میرساند.

شهر غلغله

در مقابل جدار کبیر پیکر های بودائی، تپه زرنیخی رنگ نیمه مخروطی در سواحل راست آب باریک بامیان جلب توجه میکند که عبارت از بالاحصار شهر غلغله است. دامنه شهر بمرااتب از احاطه بالاحصار وسیع تر بوده شواهد آبدی های سواد شهر روی اراضی زراعتی فلات در میان کشتزارها و بطرف دهکده سید آباد کم و بیش باقی مانده است. اسم «غلغله» در مأخذ دیده نشده بلکه بصورت قلعه بامیان یا قلعه های بامیان به این حصار و حصارهای دیگر از قبیل «ضحاک» و «سرخشک» اشاره شده است. شهر غلغله بعد از تاسیس سلطنت شنسبانیه غوری به دست سلطان علاء الدین جهان سوز احتمالاً در جریان سلطنت اولین امیر شنسبانی، ملک فخرالدین، برادر بزرگ جهان سوز بمیان آمده و مرکزیت بزرگی یافته است. باشندگان این شهر در بین قرن 6 و در اوائل قرن 7 هجری در سموچ و آبادی های مستحکمی که با باره و بروج از خشت خام و پخته و سنگ تعمیر میشد، زندگانی میکردند. بعد از اینکه علاء الدین محمد خوارزمشاه بین سال های 607 و 611 هجری اردوی غوری و غزنوی را شکست داد، پسرش جلال الدین منکبرنی در شهر غلغله مرکزیتی قائم کرد تا اینکه هجوم وحشتناک چنگیز از صفحات شمال به جنوب هندوکش سرایت کرد.

چنگیز به اکثر احتمال از راه دره شکاری وارد شده و در شهر ضحاک که خرابه های آن در 17 کیلومتری قبل از بامیان در نقطه تقاطع آب های «بامیان» و «کالو» در نقاط مرتفعه کوه سرخ میزند با سالخوی شهر مواجه شد و چون «موتی جن» پسر «چغته ئی» نواسه چنگیز بقتل رسید، قسم یاد کرد که در شهر آینده [بعدی] زنده جانی را اعم از انسان و حیوان امان ندهد. شهر غلغله بعد از مقاومت بسیار شدید در سال 618 هجری قمری مطابق 1222 مسیحی با خاک یکسان شد. فاتح مغل شهر را آتش زد. آنانی که از شعله های آتش جان بدر بردند از دم تیغ خلاصی نیافتند و بالاخره حصار آزادگان و کانون علم و فضل پادشاهان علم دوست و ادب پرور شنسبانی های غوری و خوارزمشاهی را به زبان و اصطلاح خود «ما او بالغ» یعنی «شهر مغضوب» لقب دادند. بطرف جنوب شرق خرابه ها بالاحصار غلغله در داخل دهکده سید آباد بدنه قلعه مستطیل شکل با دیوارهای بلند موجود است که در زبان زد اهالی به قلعه «دختر» معروف میباشد. داستان های محلی این قلعه را مربوط به دختر جلال الدین منکبرنی، پادشاه خوارزمشاهی میدانند. روایات فولکلوری این را هم تذکار میدهد که چنگیز حصار مستحکم غلغله را گرفته نمیتوانست و مدتی دسته های مغلی در پیرامون حصار سرگردان ماندند و هدف تیر مدافعین رشید قلعه قرار میگرفتند تا اینکه این دختر ناز پرور خیانتی کرد و نامه نوشت و نامه را با پیکان تیر به صف مهاجمین انداخته و به آنها حالی کرد که حصار فتح نمیشود تا اینکه سرچشمه آب را در دره کالو با نمد و تخته سنگ های نمک مسدود نکنند. سپاه مغل باین دستور سرچشمه را بستند و چون مدافعین از تشنگی بیطاقت شدند، حصار را تسلیم کردند. دختر خاین بدست سپاه مغل افتاد و او را در محل پر قو نشانیده و کاروان بطرف کوتل اغریات و سوخته چنار به حرکت افتاد، به فاصله دو سه گروهی بامیان آمد و ناله دختر بلند شد. کاروان را متوقف ساختند و علت را جویا شدند. دختر گفت پر کاهی در بین پر قو او

را اذیت کرده است. او را از محل فرود آوردند و بعد چنگیز خطاب به همراهان خود گفت: این دختر که در خانه پدری در میان پر قو کلان شده و پرکاهی او را آزار میدهد با پدر خود خیانت کرد با ما هم خیانت خواهد نمود. سزاوار آنست که سنگسار شود. سپاه مغل او را سنگ باران کردند و به سزای اعمال خود رسید.

قسمت های فوقانی حصار غلغله در عصر ضیاءالملته و الدین در موقع جنبش هزاره ها تسطیح شده است. در زمین خرابه ها پارچه های سبز رنگ ظروف شکسته گلی زیاد دیده میشود. مردمان محلی بخصوص باشندگان دهکده سید آباد به عادت که به بردن خاک و کود دادن زمین های خود دارند، همیشه از خرابه های دامان ارگ غلغله مسکوکات و بعضی اشیای خورد و ریزه و بعضی ظروف تیکری و فلزی یافته و می یابند. حفاریات مختصری هم فقط برای دو سه روز در سال 1931 از طرف پروفیسور هاکن صورت گرفت و در نتیجه بعضی پارچه های کاسه های گلی سبز رنگ با نوشته های کوفی و یک عده اسناد خطی روی کاغذ پیدا شد که در اطاق بامیان در موزه کابل محفوظ است و چون متون فارسی قبل از مغل آنقدر زیاد نیست، اسناد مذکور از نظر سبک تحریر و املا و انشأ و استعمال لغات و اصطلاحات و شیوه رسم الخط قرن ششم هجری و مطالب تاریخی بسیار مهم است.

پروفیسور مینورسکی قسمتی از اسناد مذکور را در طی مقاله ئی که در سال 1943 در مجله انجمن شاهی بریتانیای کبیر و ایرلند نشر شده مطالعه کرده و تاریخ آنها را روی هم رفته در حوالی 607 هجری (1211 م.) قرار میدهد. در سال مذکور علاؤالدین محمد خوارزمشاه متوجه سرحدات قلمرو غور و غزنه میشود و ده سال بعد عملیات تهاجمی مغل به بامیان میرسد. بنا برین اسناد مذکور مربوط به آخرین سالهای سلطنت دودمان شنسبانی غوری در بامیان میباشد و حتی در یکی از اوراق اسم سلطان جلال الدین علی بن سام که چهارمین پادشاه شنسبانی بامیانی است هم خوانده میشود که به امر محمد خوارزمشاه کشته میشود و خزاین غزنی و بامیان را که در حصار غلغله تمرکز یافته بود، میبرد.

علاوه بر اسناد مذکور دو یادگار دیگر هم از حصار غلغله در موزه کابل موجود است. یکی یک دروازه چوبی که در سمت علیای پله های آن به رسم الخط کوفی «الملک الله» نوشته شده و دیگر یک جلد کتاب خطی معروف به «فالنامه» که مجموعه ئی مرکب از چندین رساله میباشد و بعضی یادداشت هائی هم دارد که یکی آن در سال 583 تحریر شده و مصادف با زمان سلطنت دومین پادشاه شنسبانی، ملک شمس الدین محمود پسر ملک فخر الدین است که تا سال 586 حیات و سلطنت داشت.

گردشگاه ها و نقاط دلچسپ اطراف بامیان

شبهه ئی نیست که بامیان با آثار شگفت انگیز بودائی یکی از نقاط مهم افغانستان است که شهرت آن خارج سرحدات، همه جهان را فراگرفته معذالک سیاح و جهان گردانی که به بامیان میروند فراموش نکنند که بامیان در گرد و نواح و اطراف خود بسا نقاط دیدنی دیگر هم دارد که هر کدام با وجهه ممیزه مخصوص خود از نظر کوائف جغرافیائی، تاریخی، ساختمان های طبقات الارضی، چشمه های معدنی، کوه گردی، شکار، صید ماهی و زیبایی های طبیعی بسیار دلچسپ و قابل ستایش است.

بامیان که مقصد از آن همان نقطه مرکزی است در نقطه فراخنای دره ئی افتاده که دره های دیگر به آن منتهی میشود و هر کدام از نظر شواهد تاریخی، سموچ ها، بقایای قلعه ها و برج ها، چشمه سارها، کوائف طبقات الارضی گردشگاه خوبی است که دیدن هر کدام علاوه بر گردش ها برای جوانان و طلاب مکاتب بی نهایت مفید است و برای تطبیق درس های جغرافیه، جیولوجی، تاریخ و مردم شناسی کمک های زیاد میکند و هیچ نقطه ئی در افغانستان، آنهم در نزدیک پایتخت نیست که شامل این همه مزایا باشد. اینک بعضی از این جاها را در ذیل معرفی میکنیم:

شهر ضحاک

به فاصله 17 کیلومتری شرق بامیان یا 17 کیلومتر قبل از وصول به بامیان (اگر سمت حرکت از کابل بطرف بامیان در نظر گرفته شود) بطرف چپ سرک، در نقطه التصاق آب های بامیان با آب دره کالو، روی پوزه های بلند و سرخ رنگ کوه، برج ها و دیوارها و بقایای قلعه ئی افتاده که یکی از مستحکم ترین قلاع جنگی میباشد. بهترین فرصت دیده آن وقت مراجعت از بامیان به کابل است که سیاح باید صبح وقت حرکت کرده و در 17 کیلومتری متوقف شود و بعد از آب های رودخانه گذشته از جناح دره کالو روی معبر باریک و کج و پیچ به خرابه ها بالا شود. قسمتی از برج های حصار که رخ بطرف دره کالو است به نام شهر نریمان هم شهرت دارد.

حفریات علمی تا حال در خرابه های شهر ضحاک صورت نگرفته است. از روی مطالعه بعضی تیکر ها و مختصر کاوش های مقدماتی حدس زده میشود که اینجا قبل از دوره اسلامی هم آبادی هائی بوده که تا عصر ساسانی و ترکان غربی هم میرسد. در دوره شناسایی های غوری بامیانی طبعاً اینجا حصار مستحکمی عرض وجود کرده و مقاومت آن در مقابل چنگیز خاطره فراموش ناشدنی بیادگار مانده است. موتی جن، نوسه چنگیز در سال 628 هجری (1222 م.) همین جا کشته میشود و ویرانی آن هم به همین تاریخ آغاز مییابد ولی در دوره های بعدی مرمت کاری هائی در آن بعمل می آید. قراریکه صفحات تاریخ نشان میدهد موقعیت جغرافیائی و استحکام قلعه سبب شده است که همیشه

از آن به حیث یک قلعه نظامی در ملتقای دره بامیان و کالو و کنار راه کاروان رو قدیم که از طریق بامیان و اغربات و سوخته چنار و دندان شکن بطرف مزار شریف و بلخ میرفت، کار بگیرند چنانکه در طی قرون 11 و 12 و حتی بعدتر کوتوال و سالخونی در آنجا استقرار داشت.

شهر سر خشک

از بامیان تا نقطه انشعاب راه شکاری و راه بامیان 31 کیلومتر است. از دهن دره شکاری 4 کیلومتر دورتر در سواحل چپ آب های بامیان فراز پوزه بسیار بلند کوه دیوارهای حصار خرابه های قلعه دیگری افتاده که از نظر استحکام و موقعیت سوق الجیشی اهمیت بسزائی داشت. در موقعی که هنوز سرک شکاری ساخته نشده بود در سال 1310 از خود بامیان، از فراز کوه هائی که عقب جدار پیکرهای بزرگ بودائی افتاده به سواری اسپ از این خرابه ها دیدن کردم. این حصار مانند غلغله و ضحاک آبادی هائی بشکل سموچ و عماراتی از خشت خام دارد. چون راه دره شکاری قبل از اینکه موتررو شود، در تمام دوره قرون وسطی معبر رفت و آمد کاروان ها بوده از نظر سوق الجیشی مدخل دره و راه های قلعه ضحاک، غلغله و بامیان و کابل و سمت شمال را نظارت میکرد. از بامیان از فراز کوه های غندک تا سرخشک به سواری اسپ 6 الی 7 ساعت را دربر میگیرد و با این کوه گردی به سواری اسپ بهترین مناظر ارتفاعات بامیان به نظر میخورد و در عین حال شکار بسیار خوب آهو هم دارد. خرابه های سرخشک دارای دو حصه معین است که تیغه کوه آنها را بهم وصل کرده است. یکی خرابه های اصل شهر که مسجد و بعضی عمارات آن هنوز باقی است و دیگر ارگ یا بالاحصار که فراز حصص سفلی دره و اراضی همجوار واقع است. دورادور شهر و حصار دیوارهای ضخیم برج های مدور دیده میشود که همه از گل سنگ ساخته شده. این حصار هم در اثر هجوم مغل در نیمه اول قرن 7 هجری (قرن 13 مسیحی) ویران شده است.

دره کالو، پای موری، دهن بوم، سبز آب

پیشتر گفتیم که شهر ضحاک به فاصله 17 کیلومتری شرق بامیان در نقطه التصاق آب های کالو به آب های بامیان روی پوزه بلند کوه های سرخ رنگ واقع شده است. دره کالو انتهای راه دیگر بامیان است که از راه جلریز، سرچشمه، کوتل اونی، گردن دیوال، کوتل حاجیگک دره کالو به پای شهر ضحاک به سرک کلان بامیان وصل میشود. فاصله این راه از کابل تا بامیان 135 کیلومتر است ولی قسمت وسطی آن از کوتل اونی تا اخیر دره کالو موتررو نیست. بهر حال مقصد ما اینجا رهنمائی برای گردش مختصر از طرف بامیان و خرابه های شهر ضحاک بطرف دره کالو است که از پای خرابه های اخیرالذکر به سواری اسپ یا پیاده صورت بگیرد. از ضحاک به فاصله یک ساعته راه اول قریه

«پای موری» دم راه می آید سپس به تدریج به دره پیش رفته و حصص تنگی آن میرسد. در نقطه ئی موسوم به «دهن بوم» رودخانه سیلابی کالو با آواز سهمگینی در مگاک سنگی فرو رفته و تا فاصله چند صد متر مجرای زیر زمینی را طی میکند و مجدداً روی زمین میبیراید. اینجا حتی روی خط معبر حد به حد چشمه های آب معدنی نیم گرم که آهن زیاد در آن محلول است، از زمین فوران میکند. بعد از طی یک ساعت راه آبشاری می آید و بعد از طی سربالائی قسمت فراخ دره میرسد که به «سبز آب» مشهور است و مسیر رودخانه خطوط کج و معوجی تشکیل میکند که از میان وادی سبز و خرمی میگذرد و یکی از مراتع هزاره های کهستانی است. این گردش را میتوان در اینجا خاتمه داد. اگر تماشا کنندگان وقت کافی داشته باشند میتوانند نان سرد با خویش از بامیان گرفته چاشت را اینجا بگذرانند و بعد از ظهر به بامیان مراجعت کنند. این گردش از نظر زمین شناسی و طبقات الارضی بسیار مفید است. محصلین میتوانند بعضی درس های خویش را تطبیق کنند.

دره ککرک

قبل برین از پیکر ده متری و یکی از معابد دره ککرک صحبت کردیم. ککرک از نظر گردش و مناظر طبیعی دره قشنگی است که به دامنه های شمالی کوه بابا منتهی میشود. برای رفتن به دره ککرک راه باریکی را باید گرفت که از هوتل از کنار و وسط کشتزارها بطرف شهر غلغله رفته است. رفتن به دره ککرک با پای پیاده هم میشود ولی اگر اسپ در هوتل تهیه شود، بهتر است. بعد از عبور از پای خرابه های حصار غلغله فوراً دهکده سید آباد میرسد و رودخانه ککرک سر راه می آید و آنطرف رودخانه پیکر ده متری و سموچ هائی که بقایای یک معبد قدیمه بودائی میباشد، جلب نظر میکند. (برای شرح چگونگی معبد و کشف تصاویر هم رنگ در صفحات قبل این اثر مراجعه شود.) دره ککرک در حصص علیای خود چشمه سارها، بیشه ها و نقاط قشنگ کهستانی دارد و بالاخره به جایی میرسد که آب سرد از ذوب برف های دامنه کوه بابا سرچشمه میگیرد.

دره فولادی

دره فولادی در زاویه شمال غرب بامیان افتاده و منتهی به دامنه های زیبا و تیغه دنداندار کوه بابا میشود که بلندترین دندان آن بنام «شاه فولادی» بلندترین قلّه این کوه قشنگ را تشکیل میدهد. در داخل دره فولادی تا فاصله سه چهار کیلومتر سموچ ها جلب نظر میکند که در دوره های بودائی محل رهایش مردم بوده و قسمتی از چندین هزار روحانیون و پیروان بودائی بامیان در آنجا امرار حیات داشتند و شهر شاهی مرکز شیرهای بامیان قسماً مدخل دره را فراگرفته بود. این دره مسکونین زیاد دارد که عموماً در قلعه ها زندگانی میکنند. اشجار میوه دار زردآلو و سیب هم دارد.

باغ و مزار سید علی یخ سوز

در مقابل جدار کبیر بامیان بین سرک عمومی و سرکیکه بطرف هوتل دور خورده است، باغی با درخت های کهن و زیارتی با ساختمان محلی موجود است. این بقعه مزار یکی از ساداتی است موسوم به میر سید علی یخ سوز. در قسمت شمالی این باغ مزار دیگری است موسوم به مزار سید مهدی که قرار بیان اهالی محلی برادر میر سید علی یخ سوز بود.

قراریکه خاطرات محلی تصریح میکند این دو برادر اصلاً از سادات سبزوار هرات بودند و بعد از مهاجرت و گردش در نقاط مختلف بالاخره در بامیان متوطن شده اند. به اساس داستان های فولکلوری این دو برادر قبل از فتنه چنگیز احتمالاً در عصر غوری های شنسبانی که بامیان مرجع عرفا و علما و مشایخ و سادات شده بود، به این نقطه وارد شده اند.

دره آهنگران

به فاصله 8 کیلومتری هوتل سر سرک عمومی رخ بطرف کابل دره آهنگران افتاده که 20 دقیقه به سواری موتر وقت میگیرد. بعد از توقف دادن موتر سر سرک از پل بسیار باریکی که از چند ستون تشکیل شده عبور نموده و زیر سایه درخت های بید بیشه سرسبز و خرمی که آب های شفاف و سرد آهنگران به آب های بامیان یکجا میشود، میتوان ساعتی را به صید ماهی و غسل گذرانید. سیاحان و گردش کنندگان میتوانند روز مراجعت به کابل وقت از بامیان حرکت کرده و بعد از توقف مختصر در آهنگران راه خویش را ادامه دهند. کسانیکه وقت بیشتر داشته باشند میتوانند یک روز کامل را وقف آهنگران (8 کیلومتری بامیان) و ضحاک (17 کیلومتری بامیان) نمایند. حتی از پای شهر ضحاک پیاده یا به سواری اسب بیشتر در دره کالو هم رفته و شب به بامیان میتوانند مراجعت نمایند.

ازدهای سرخ در

به فاصله 8 کیلومتری غرب بامیان یکی از تشکلات طبقات الارضی موجود است که بشکل تیغه کوه مانند تپه ئی طولانی به درازی سه صد متر از شمال به جنوب افتاده و از سرد شدن مواد چشمه آب معدنی که آهک در آن بیشتر است رنگ سفیدی بخود گرفته است. آب چشمه از مبدأ حرکت خود بطرف شمال و با سرد شدن و ته نشین شدن و خشک

شدن مواد در مرور ملیون ها سال تپه ئی طولانی تشکیل داده و بریدگی عمیقی که روی پشت تپه دیده میشود مجرای آب بود که مواد آهکی به دو طرف آن سرد شده و آب با حرکت خود به تدریج تپه عجیبی را تشکیل داده است. چند سال قبل در طی مسافرت خود بطرف غور در نقطه ئی موسوم به «چشمه ازان» این کیفیت طبیعی را در حال تشکیل ملاحظه کردم. آب بسیار باریکی که از چشمه معدنی میبرآمد با گردش کج و معوج خود شکل مار کوچکی تشکیل داده بود و مجرای حرکت آب بصورت خط فرورفته باریک بمن فهمانید که چطور شق بزرگی روی تپه یا به اصطلاح روی تیر پشت اژدهای سرخ تشکیل شده است. البته قراریکه همه میدانیم اسطوره ها و داستان ها اینجا شکل اژدهائی میبند. (**علاقمندان به کتاب داستان ها و عادات افغان ها به زبان فرانسوی- اثر احمد علی کهزاد، مراجعه بفرمایند.**) رفتن به دره سرخ در به سواری اسپ و یا موتر تا نیمه راه امکان دارد زیرا راه آن همان سرکی است که طرف بند امیر و کوتل اغربات میروند. در صورت اخیر یک قسمت راه را پیاده باید پیمود.

از بامیان الی کوتل اغربات

از بامیان تا کوتل اغربات در حدود 25 کیلومتر راه است. این کوتل 3100 متر ارتفاع دارد. موتر تا سر کوتل اغربات رفته میتواند. از فراز کوتل جانب کوه بابا چشم انداز خیلی وسیعی منبسط است. از سر کوتل به بعد راه باریک اسپ و قاطرو موجود است که به کاروان سراهای «سوخته چنار» و «سیغان» میروند و از اینجا راه کوتل «دندان شکن» و «قره کوتل» به اییک رهنمونی میکند و به سرک موتر رو مزار شریف وصل میشود. قبل از اینکه سرک دره شکاری افتتاح شود، راه بامیان و اغربات و سوخته چنار و دندان شکن راه کاروان روی بود که بنام «راه کلان» معروف بود و در روزگاران قدیم به حیث شاخه جنوبی راه ابریشم بلخ و تاکزیلا در منتها الیه آن و بامیان درست در وسط هر دو قرار داشت و قافله های زوار و مال التجاره از آن عبور و مرور میکردند. از بامیان تا اغربات شکار کبک هم میسر میشود.

بند امیر

از سرک اغربات به فاصله 17 کیلومتری بطرف سمت چپ سرک دیگری جدا شده که از راه کوتل شیدان بطرف «خم نیل» و بند امیر میروند. بند امیر عبارت از یک سلسله دریاچه های بسیار قشنگ طبیعی است که به فاصله 75 کیلومتری غرب بامیان افتاده و از نظر زیبایی مناظر طبیعی یکی از نقاط بسیار دلچسپ و دیدنی افغانستان است که نظیر آنرا کمتر میتوان سراغ کرد. آب های بند امیر اصلاً از نقطه ئی موسوم به «کپرک» سرچشمه میگیرد و بعد از طی چندین کیلومتر در یک مسیر عمیق و کج و پیچ بالاخره مجرای آب به تدریج وسعت پیدا میکند و حایل های طبیعی یک سلسله دریاچه های

تشکیل میکند که در داستان و عرف عوام بنام های: بند پدینه، بند پنیر، بند غلامان، بند هیبت، بند ذوالفقار، و بند قنبر شهرت پیدا کرده و بزرگترین همه بند هیبت است که صفتی در مقابل آن ساخته شده و موثر در آنجا توقف میشود. آنچه بیشتر در دریاچه های بند امیر شگفت آور است رنگ آبی نیلگون آب است که شکل لاجورد بخود گرفته و جدارهای عمودی بند با الوان گلابی و زرنیخی خود برجستگی خاص به آن داده است. دریاچه ماهی زیاد دارد که عرفاً آنرا صید نمیکند و آب آن سرد و گوارا و شفاف است و تا چشم کار میکند انواع گیاه ها و نباتات آبی در عمق دریاچه بنظر میخورد. در جناح غربی بند هیبت که آبشار ها و آسیاب ها اطراف نیمه قوسی آنرا فراگرفته از حصص تحتانی جدار، از سوراخی آب فوق العاده سرد می برآید. اینجا را چشمه شفا مینامند. علت سردی آب این است که از اعماق دریاچه ها می آید و گرنه آب سطح دریاچه از تابش آفتاب گرم میشود.

اوقات مساعد برای مسافرت به بامیان

چون بامیان به فاصله 245 کیلومتر شمال غرب کابل بین سلسله جبال هندوکش و بابا در دل کهسار مرکزی افغانستان افتاده و از سطح بحر 3 هزار متر ارتفاع دارد، مسافرت بدان طرف اوقات مساعدی میخواهد تا به طیب خاطر گردش های لازمه صورت بگیرد.

چون بامیان برف گیر و سرد است و ارتفاع در سردی هوا تاثیر کلی دارد، زمستان ها باید از مسافرت بدان طرف صرف نظر شود زیرا کوتل شبر که در عرض راه واقع شده و 1100 متر ارتفاع دارد، سخت برف گیر است.

اوائل بهار، یعنی ماه حمل و ثور بعلت باران های بهاری و آب شدن برف ها اشکال بیشتر دارد. پس بهترین اوقات مسافرت از اواخر بهار یعنی از اواخر ثور و اوائل جوزا به بعد تا اواسط خزان یعنی تا آخر ماه میزان میباشد و بدین حساب جوزا، سرطان، اسد، سنبله و میزان پنج ماهی است که در طی آن به بهترین شرایط بامیان را میتوان دید. بند امیر و دریاچه های زیبای آن بیش از 75 کیلومتر از بامیان فاصله ندارد ولی در طی ماه حمل و ثور بعلت آب شدن برف ها و باران ها زمین نرم میباشد و گردش بدان سمت خالی از اشکال نیست و بیهوده خود را نباید زحمت داد.

در بامیان هتل است ولی عموماً در طی 5 ماهی که ذکر کردیم باز میباشد و برای تهیه نان اطلاع تلفونی از کابل یا از عرض راه بهتر است. در بین سال های اخیر در هفته جشن استقلال عده زیاد خارجی های مقیم کابل و مامورین و طلاب از رخصتی های خویش استفاده کرده و به بامیان میروند. در طی این هفته قبلاً تخصیص اطاق در هتل ضروری میباشد.

راه های بامیان

بامیان راه های مختلف دارد که بعضی با موتر و بعضی با موتر و اسب و برخی دیگر تنها با اسب پیموده شده میتواند. عمومی ترین راه رفت و آمد بامیان راه دره غوربند و کوتل شبر است که از کابل تا بامیان 245 کیلومتر فاصله دارد و به سواری موتر از 6 الی 7 ساعت وقت میگیرد.

در سیزده کیلومتر کابل سرک از کوتل خیرخانه گذشته و داخل حوزه کوهدامن میشود که یکی از سبزترین و پر جمعیت ترین نقاط نزدیک کابل است و بنام کاپیسا شهرت تاریخی دارد.

قلعه مراد بیگ 22 کیلومتر

سرای خواجه 34 کیلومتر

چاریکار 66 کیلومتر

پل متک 76 کیلومتر

بعد از پل متک سرک بامیان فوراً بطرف چپ داخل دره تنگ غوربند میشود.

برج گلجان 94 کیلومتر

سیاه گرد 117 کیلومتر. دره فندقستان بطرف چپ سیاه گرد واقع است و از نقطه ایکه یک ساعت پیاده از دهن دره فاصله دارد آخرین شواهد بودائی قرن هفتم افغانستان کشف شده که در اطاق فندقستان در موزه کابل به غرض نمایش گذاشته شده است.

پل سیاه گرد 124 کیلومتر

چهارده غوربند 130 کیلومتر. چهارده از نقاط قشنگ عرض راه بامیان است و بیشتر اوقات مسافرین و سیاحان برای صرف چاشت اینجا توقف میکنند.

شیخ علی 163 کیلومتر

پای کوتل شبر 186 کیلومتر

کوتل شبر 194 کیلومتر و ارتفاع کوتل بین 3000 و 3100 متر میباشد. کوتل شبر خط تقسیم آب های وادی «اندوس» (سند) و «اکسوس» (آمو دریا) میباشد.

شمبول، تنگترین حصه دره 203 کیلومتر

اختتام حصه تنگی دره 208 کیلومتر

بلوله 212 کیلومتر، برای صید ماهی خالدار جای مناسب است.

نقطه انشعاب سرک بامیان از سرک شکاری 216 کیلومتر.

سرک شکاری درین نقطه بطرف شمال داخل جبال هندوکش میشود و سرک بامیان بطرف چپ سمت غربی را در خط معکوس جریان آب های بامیان طی میکند.

خرابه های شهر ضحاک 228 کیلومتر. این خرابه ها به سمت چپ سرک (در حالیکه مسافر یا سیاح از کابل جانب بامیان میرود) آنطرف مجرای آب های بامیان در نقطه تقاطع این آب ها با آب های دره کالو روی پوزه برجسته که خاک ها و احجار آن سرخ میزند قرار دارد و بدین مناسبت در عرف سیاحان خارجی شهر ضحاک بنام «قلعه سرخ» هم شهرت یافته.

بامیان 245 کیلومتر.

این راه موتررو بامیان روی همرفته بسیار خوب است و در طی ماه هائی که موسم گردش بطرف بامیان میباشد عبور و مرور بدون کوچکترین اشکال صورت میگردد. در تمام امتداد راه رودخانه ها موجود است و سیاح در عین زمان بهترین مناظر کهستانی افغانستان را با دهکده های کهستانی، مزارع ته دره ها میبینید و وقت بوقت از مدخل دره ها، دامنه ها و تیغه های سفید کوه بابا به فاصله نسبتاً نزدیک معلوم میشود. سر کوتل شبر با ارتفاع قدری بیشتر از سه هزار متر خود تنها نقطه ئی است که دامنه های هندوکش و بابا از آن جا دیده میشوند و بعضی اوقات در ماه های بهار لکه های برف روی دامنه های کوتل شبر هم موجود میباشد.

بامیان از طریق سرچشمه و کوتل اونی

راه دیگر کابل - بامیان راهی است که از طریق جلریز، سرچشمه، کوتل اونی، گردن دیوار (سرچشمه روخانه هیرمند)، کوتل حاجیگک، کالو و شهر ضحاک میگذرد، از کابل تا بامیان 135 کیلومتر فاصله دارد که نسبت به راه دره غوربند 115 کیلومتر کوتاه تر میباشد. دو حصه این راه از کابل تا سر کوتل اونی (85 کیلومتر) و از پای شهر ضحاک تا بامیان (17 کیلومتر) در دو انتها الیه راه موتر رو است. متأسفانه در حصه وسطی این راه که گردن دیوار و حاجیگک باشد، 38 کیلومتر راه موتر رو نیست و باید به سواری اسب طی شود. بعضی از سیاحان که موتر شخصی داشته و میخواهند علاوه بر بامیان که هدف نهائی میباشد یک حصه بسیار دلچسپ نقاط کوهستانی سرچشمه هیرمند را هم ببینند با موتر از کابل تا اونی را طی کرده و موتر خویش را بکابل میفرستند تا از راه غوربند در مقابل شهر ضحاک منتظر شان باشد و خود فاصله کهستانی گردن دیوار و حاجیگک را با اسب طی نموده (یکروز منزل میباشد) و در مقابل شهر ضحاک بقیه راه را با موتر تا بامیان طی میکنند.

بامیان از طریق دهننگی

کسانی که موتر شخصی داشته و خواسته باشند بامیان و بند امیر و بر علاوه حصه ئی از هزاره جات را ببینند و در حقیقت بدور نیمه شرقی سلاسل کوه بابا که از قشنگ ترین کوه های افغانستان است گردش کنند، میتوانند کابل، پنج او، (مرکز دهننگی مقر حکومت کلان هزاره جات)، بند امیر، و بامیان را بصورت یک حلقه روی خط سیر خویش گرفته و بدون اینکه تکرار راه رفته را باز ببینند از تمام نقاط مذکور دیدن مینمایند. طبیعی این گردش دایره ئی از کابل از دو طریق غوربند یا سرچشمه آغاز شده میتواند ولی چون کوتل «شاتو» بلندترین کوتل بابا که بین «نیک» مرکز یکاولنگ و پنج او مرکز دهننگی سر خط سیر می آید از طرف دهننگی دامنه های ملایم تر دارد. بهتر است که سیاح و

تفریح کنندگان این گردش دلچسپ و قشنگ را از کابل از راه سرچشمه شروع کنند. این گردش اقلأ سه روز وقت میخواید. روز اول کابل - پنج او. فاصله این دو نقطه 250 کیلومتر است و طی آن اقلأ هفت ساعت بکار دارد. بهترین محل توقف برای صرف نان چاشت «آبگینه» است که در امتداد مجرای علیای هیرمند در حدود 135 کیلومتری کابل واقع است.

روز دوم از پنج او تا بامیان. فاصله این دو نقطه 185 کیلومتر است و سیاح با عبور از کوتل شاتو از دامنه های جنوبی به دامنه های شمالی کوه بابا واصل میشود. حصه اول راه دشوار گذار است و رود خانه های متعدد را عبور باید کرد. از سر کوتل به بعد راه خوب تر میشود. نیک مرکز یکاولنگ در دره سبزی افتاده است. بهتر است نان و مایحتاج دیگر را از نیک خریداری نمود و نان چاشت را در بند امیر صرف نمود. از بند امیر تا بامیان بیش از 75 کیلومتر فاصله نیست و دونیم ساعت وقت میگیرد.

روز سوم بامیان - کابل. فاصله این دو نقطه 245 کیلومتر است. سیاحانی که حتم کرده باشند روز سوم به کابل مراجعت کنند، باید یک حصه آثار عتیقه بودائی بامیان را عصر روز ورود و یک حصه دیگر آن را صبح قبل از حرکت بطرف کابل معاینه نمایند. ملتفت باید بود که این گردش مخصوصاً در سه روز خالی از اشکال نیست. موتر جیب درین گردش مرجح و خسته کننده هم میباشد و اگر در وقت بیشتر مثلاً 5 روز صورت گیرد بی نهایت گوارا و خوش خواهد گذشت و در طی 670 کیلومتر در قلب کهسار مرکزی افغانستان بدور کوه بابا بهترین مناظر کهستانی، چشمه سارها، دریاچه ها، قلعه ها، کوتل ها، شگفتی های قدرتی، و بالاخره بامیان را با تمام عجایب هنری آن خواهند دید.

بعد از اینکه سرک شکاری باز و موتر رو شده امکان دیگری هم برای دیدن بامیان پیدا شده و سیاحانی که اصلاً قصد شان مزار شریف و یا قطعن یا سائر نقاط صفحات شمال هندوکش میباشد در وقت رفتن یا حین مراجعت میتوانند بامیان را هم ببینند. فاصله نقطه انشعاب راه های شکاری و بامیان از کابل 216 کیلومتر فاصله دارد. ازین نقطه تا بامیان 29 کیلومتر دیگر میماند. سیاحانی که از کابل بطرف صفحات شمال میروند میتوانند که عوض هتل دو آب شب را در هتل بامیان بمانند یا حین مراجعت بطرف کابل از نقطه انشعاب راه ها بطرف بامیان دور زده و بعد از معاینه آنجا به کابل مراجعت نمایند.

گردش های دسته جمعی

شبهه ئی نیست که سیر و سیاحت و گردش و دیدن نقاط دلچسپ طبیعی و جغرافیائی و آثار تاریخی به مفهوم «توریزم» جهانگردی امروزی بویژه در نقاطی که شعاع فاصله آنها از پایتخت ها و شهر ها بسیار زیاد نمیشد بصورت دسته جمعی با اتوبوس ها و دیگر وسایل نقلیه بعمل می آید. از کابل تا بامیان حتی تا بند امیر میتوان پروگرامهای دلچسپی وضع کرد که در طی آن دسته دسته علاقمندان نقاط دلچسپ عرض راه و بامیان و بند امیر و بقایای تاریخی نقاط دیگری را که شرح فصل آنها درین راهنمای کوچک

آمده دیده می‌توانند. با علاقمندی که جوان‌ها؛ طلاب و مامورین به سیر و گردش و دیدن آثار تاریخی پیدا کرده اند میشود بطور مثال در ماه‌های جوزا، سرطان، اسد پروگرام سه گردش را با یک یا چند اتوبوس پیش بینی نمود. مانعی عجلتاً برای این کار نیست و درآمدی هم برای شرکت‌ها دارد و بسیار هستند علاقمندانی که با اطلاع قبلی از این گونه گردش‌های مفید و در عین حال تفریح استفاده‌های شایانی خواهند کرد. مردم حتی طبقه منور بعزت نبودن وسایل نسبتاً مستریح از این گونه گردش‌ها محروم اند. صرف نظر از دیدن آثار تاریخی، گردش در گوشه و کنار مملکت، دیدن نقاط مختلف کشور و تماس با اهالی شناسائی را در میان طبقات مردم بیشتر میکند و مردم موقع پیدا میکنند تا با وطن و وطنداران خویش بیشتر معرفت پیدا کنند. بهر حال امیدوارم این نقشه بار اول بین نقاط دلچسپ مثل بامیان و بند امیر عملی شود. (خاتمه)

یادداشت‌ها:

- 1- ررر
- 2- لی واحد طول چینی است که در حدود 500 متر میشود.
- 3- احمد علی کهزاد "تاریخ افغانستان" جلد دوم، 1325، کابل.
- 4- احمد علی کهزاد "تاریخ افغانستان" جلد دوم، فصل یازدهم و دوازدهم یعنی فصل کیداری‌ها و یفتلی‌ها، 1325، کابل.

در رساله‌ی جداگانه‌ی ئی که این اثر به نشر رسیده عکس‌هایی هم از بامیان وجود دارد که از نشر آن در اینجا صرف نظر شد.

مجله‌ی آریانا، شماره‌های، ثور- جوزا - سرطان - اسد - سنبله، سال 1334، کابل//تجدید
نشر بنیاد فرهنگی کهزاد، مارچ 2012/